

گفتگو در باره

خط مشی سیاسی سازمان

ن برزو

رویدادهای اخیر در ایران نشان داد که جانشینان خمینی کوچکترین متاومتی را در برابر تحکیم پایه های حکومت استبدادی خود تحمل نمی کنند. حتی کسانی و نیروهایی از درون حکومت که با نحوه تقسیم قدرت موافقت کامل ندارند، در معرض حذف و تصفیه و سرکوت قرار می گیرند. حرف آخر را بالائی های زنده بالائی های که مشرو و تحت شان رانده از رای و اراده مردم، بلکه از اصل "ولایت فقیه" می گیرند.

مابانوع حکومتی مواجه هستیم که با رژیم آیت الله در آفرینای جنوبی قابل مقایسه است. باین تفاوت که اگر آیت الله برای یک اقلیت حق انتخاب قائل است، رژیم ولایت فقیه حتی انتخاب را از همه مردم گرفته و در همان قانون اساسی خودش از پیش اداره همه امور، از قانون گذاری و اجرائیات گرفته تا قضاوت را در اختیار و انحصار یک صنف خاص قرار داده است. این رژیم بر نفی حاکمیت مردم و اراده مردم استوار است، چیزی که صریحاً آن را می گویند. بنابراین همانطور که در برابر رژیم آیت الله، شعار "هر نفر یک رای" همواره صحت خود را حفظ کرده و خواهد کرد، در برابر رژیم ولایت فقیه هم پافشاری بر اصل حاکمیت مردم، امکان انتخاب آزاد مردم و نفی آن شیوه حکومت که منشا استعمار قدرت را چیز دیگری جز اراده مردم می داند، همیشه حقانیت داشته و خواهد داشت.

در باره استحاله و اصلاح رژیم مباحث گسترده ای میان نیروهای سیاسی جریان داشته است. به نظر من، ما باید قبل از بحث در باره "ماهیت" و "سرسشت" و "نیروهای سیاسی حاکم، نخست موضع خود را در این مورد مشخص کنیم که آیا از نظر ما، رژیم ولایت فقیه به مثابه شیوه تئوکراتیک حکومت، رژیمی که در آن حق مردم در تعیین سرنوشت خود نفی شده و می شود، و حرف آخر را نه مردم که کسانی می زنند که خود را به نمایندگی یک قدرت آسمانی روی زمین منصوب کرده اند، اصلاح پذیر است یا نه. آیا می توان بدون نفی اصل "ولایت فقیه" به حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش رسید یا نه، همان گمان من، هیچ سازشی میان حق تعیین سرنوشت مردم و "ولایت فقیه" قابل تصور نیست. هر راهی به سوی دموکراسی و حاکمیت مردم، از نفی کامل "ولایت فقیه" می گذرد. همانگونه که رژیم آیت الله را تاید فرم پذیر نیست، ولایت فقیه را نیز نمی توان اصلاح کرد.

این یک واقعیت است که برای دستیابی به هدف پایان دادن به رژیم ولایت فقیه و برقراری دموکراسی، نیروی متحد همه جریاناتی که اصل حاکمیت مردم را می پذیرند لازم است. مبنی سیاسی ما باید در خدمت ایجاد چنین اتحادی باشد. بدیهی است که رسیدن به این اتحاد ساده نیست.

نیروهایی که اصل حاکمیت مردم و نشأت گرفتن قدرت از رای و اراده مردم را می پذیرند، و نه تنها در حرف، بلکه در عمل هم برای آن مبارزه می کنند، می توانند در ارزیابی از حد ثبات یابی ثباتی، حد بحران زدگی رژیم و کلا اوضاع سیاسی کشور اختلاف داشته باشند، اختلافی که می تواند به ارائه راهها و شیوه های متفاوت در برقراری دموکراسی بیانجامد. مهم این است که ما اینگونه اختلافات را ملاک و معیار مرز بندی میان نیروهای سیاسی قرار دهیم یا پایبندی و تعهد نیروهای سیاسی به دموکراسی با همه متعلقات آن را، متعلقاتی که آزادی احزاب، انتخابات آزاد، آزادی های فردی و غیره را در بر می گیرد. به نظر من حدود و مرزهای اتحاد ما و مخالفت ما را باید پایبندی به اصول اولیه دموکراسی تعیین کند و نه نحوه ارزیابی از شرایط سیاسی فعلاً موجود یا حد بحران زدگی رژیم.

شعارها و تاکتیک هایی که ما در مبارزه برای دموکراسی بر می گزینیم، باید نه تنها متضمن نفی شیوه کنونی حکومت، بلکه در برگیرنده وجه اثباتی، یعنی آن چیزی باشد که ما می خواهیم به جای رژیم فعلی بنشانیم. ما باید بگوئیم که خواهان چه نوع رژیم و چه نوع شیوه حکومت برای ایرانیم. به نظر من، در بخشی از نیروهای چپ، پس از سپری شدن دوره ای که در آن، این نیروها حتی حاضر به یک قدم عقب نشینی از یک شکل حکومت خاص و همومنی این یا آن نیرو در چنین حکومتی نبودند، اکنون زمینه یک نوع ساده کردن بیش از حد قضاوت فراهم شده است، بدین ترتیب که عبارت "اینها باید بروند" را به زبان متعارف سیاسی ترجمه کنیم و خود را در قبال آنچه باید جای "اینها" را بگیرد، مسئول ندانیم، و یا بدین اکتفا کنیم که خوب، اینها باید بروند، حالا چگونه و با اعمال کدام نیرو و از چه راه، معلوم نیست.

شعار "انتخابات آزاد" در مرحله فعلی در برگیرنده همه آن چیزهایی است که نیروهای طرفدار حاکمیت مردم و دموکراسی را از ولایت فقیه و سایر اشکال استبدادی حکومت، جدا و آنها را علیه هر نوع دیکتاتوری و دیکتاتور مبنی متحد می کند. این شعار در برابر رژیمی که بر نفی حاکمیت مردم استوار است، شامل وجه اثباتی نیز هست، و راه پایان دادن به حکومت استبدادی را هم نشان می دهد.

ف. تاجان

بمتر است بحث را با ارزیابی روندها و تحولاتی که درج، آپیش می رود، شروع کنم. زیر ارزیابی از روندهای آتی در تدوین مبنی و اتخاذ تاکتیکها جای شاخصی دارد. رژیم هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی و هم در زمینه های دیگری مثل فرهنگی و اخلاقی و اجتماعی در بحران است. بحران سیاسی اش توی این یک ماهه اخیر بویژه تشدید شد و خصمتهایی فراتر از آن چیزی که در سابق بود نشان داد. عمده ترین این خصمتهای تمرکز بر دها حول شخص ولی فقیه بود. خامنه ای بعنوان ولی فقیه به نحو خیلی آشکاری زیر سؤال رفت و زیر سؤال رفتن خامنه ای، جدا از تلاشهایی که شد تا خود مقام ولایت فقیه خارج از حیطه انتقاد بماند، باعث شد که در واقع آخرین سنگر مقدس جمهوری اسلامی و ستون فقرات آن مورد حمله قرار گیرد و بی اعتبار شود و تفاسی که داشت برای خود نیروهای خط امامی، فرو بریزد. خصمتهای دیگرش بروز درگیری های خیابانی بود که هر چند برای این دوره نمونه وار است اما در ادامه خود می تواند به یک وجه از درگیریهای حکومتی تبدیل شود. الان تا حدودی کشاکشها فرو نشسته و ثابت شده که خط امام توان رویارویی گسترده با ائتلاف خامنه ای - فرسنگانی را ندارد، ولی روشن است که در دوره های آتی باز هم این نبردها با تضادها و فعلی و تازه تر خواهد آمد و از نظر سیاسی نمی شود از تثبیت حکومت صحبت کرد.

از نظر اقتصادی بحرانی که وجود دارد، بسیار شدید است. خود دست اندرکاران حکومت اخیر اعلام کرده اند که اگر بر فرض نبرنامه ۵ ساله دولت فرسنگانی بطور کامل اجرا شود، از نظر سطح تولید تازه به سال ۶۲ می رسند. بیکاری را ۱۴۱ در صد اعلام کرده اند. علاوه بر آنها حدود ۳ میلیون نفر دیگر هم در واقع بیکارند. طبق آمارهای اعلام شده حدود ۴ هزار تومان هر خانواده در ماه کسی در آمد دارد. بیش از ۴۰ میلیون نفر قادر به تامین حداقل مواد خوراکی مورد لزوم برای خانواده خود نیستند. اینها نشان میدهد علیرغم همه تلاشهایی که می کنند تا نشان بدهند، گشایشهای اقتصادی صورت گرفته، وضعیت اقتصادی کجاگان به شدت بحرانی است و چشم انداز جل آن وجود ندارد.

ناراضی مردم نیز روشن است. ناراضی وجود دارد و رو به افزایش است و همه علایمی را که نشان می دهد این رژیم در چه بحران بزرگی است می توان دید. اما یک عامل عمده یعنی آلترناتیوی که بنو انداز این وضعیت استعاده کند، وجود ندارد. با توجه به این کمیو دیزرگ، باید تاکید کرد که رژیم در چشم انداز آینده ماندنی است و در این چشم انداز از نظر سیاسی خصمتهای استبدادی اش بیشتر می شود و از نظر اقتصادی به یک سری رفرمها دست میزند، که در مورد تاثیر آنها روی حل بحران باید جداگانه بحث کرد.

این واقعیتی است که ما اکنون با آن مواجه هستیم یعنی ادامه حکومت فعلی با ویژگیهای که عبارتند از عدم تثبیت سیاسی آن، ادامه بحران اقتصادی و یک جامعه ناراضی بدون ثبات و آبستن تحولات پیش بینی شده. این واقعیت بر روی مبنی سیاسی ما تاثیرات خودش را باقی می گذارد. الان موضوع اصلی بر دو محور متمرکز است. یک مبنی است که با توجه به دوام جمهوری اسلامی در آینده قابل پیش بینی، تکیه خود را روی اصلاحات در چهار چوب رژیم قرار می دهد و دیگری می باشد که خواهان مبارزه برای برکنار کردن رژیم - صرف نظر از شکل آن - می باشد.

محدثی فتاوی

من صحبتم را در ادامه صحبت های رفیق بزرگ آغاز میکنم. در این بحث ما باید دو موضوع را که متأسفانه در مباحث ما اغلب بدون تفکیک از یکدیگر مطرح میشوند از هم تفکیک کنیم. ابتدا اینکه هدف سازمان ما چیست ما چه نوع رژیم را خواستاریم و معتقدیم کدام رژیم میتواند مسائل جامعه ما را بهتر حل کند، کنگره سازمان تصویب کرد که ما خواستار سوسیالیسم هستیم و در مورد رژیم سیاسی ما خواستار رژیمی دموکراتیک هستیم و برای دموکراسی در تمام ابعاد آن مبارزه میکنیم. ما خواستار جدائی کامل دین از دولت هستیم. خواستار استقلال و قدرت داشتن انجمن های محلی و تشکل های توده ای و کارگری هستیم. مخالف تمرکز تمامی تدریج خواستار استقلال رسانه های گروهی از قدرت اجرایی هستیم و مجموعه خواسته هایی که در برنامه سازمان منعکس میگردد مجموعه این خواسته ها جایگاه ما را در جامعه و سمت گیری اجتماعی ما را تعیین میسازد. موضوع دوم اینست که ما چه پیشنهاد های مشخص و علمی در راستای دستیابی به اهداف فوق الذکر ارائه میدهم. با کدام خط مشی و با همکاری کدام نیروها میتوان در وضعیت مشخص امروز امکانات ضروری را فراهم نمود. این موضوع بحث امروز ماست. شاید درست ترین این بود که ما بحث را از موضوع هویت و برنامه سازمان آغاز کرده و سپس به بحث خط مشی سیاسی و شعار سازمان میپردازیم. زمانی که ما از اهداف و برنامه های سازمان صحبت میکنیم طبیعتاً ما بعنوان یک نیروی سیاسی دارای سمت گیری اجتماعی بوده و برنامه ها و خواسته های ما ویژگی های متمایز با سایر نیرو های اجتماعی خواهد داشت و جوهی از آن منجست. در تعادل نیروی کنونی جامعه تا مدت های طولانی امکان تحقق نداشته باشد. طبیعتاً ما همواره مبیایست در جهت وجود آوردن شرایط مساعد برای تحقق آن بوشیم ولی زمانیکه ما از خط مشی سیاسی سخن میگوئیم باید با توجه به ذهنیت توده های مردم، وضعیت مشخص نیرو های سیاسی در جامعه، موقعیت رژیم و اوضاع جهانی و خلاصه واقعیت های موجود امروز و تعادل نیروی کنونی شعارهایی را ارائه دادو خط مشی را اتخاذ نمود که بتواند و مشخصاً تأکید میکند بتواند در راستای اهداف ما مؤثر باشد. در اینجا باید از امکانات واقعی سخن گفت و بر وجه مشترک نظرات چریک های سیاسی و اجتماعی پای فشرده و از آنجا در راستای وجود آوردن شرایط مساعدتر و سالمتر بهره جست.

در کنگره سازمان کمیسیون خط مشی سیاسی تلاش نمود پیشنهاداتی در راستای روشن نمودن خط مشی سیاسی و شعار مرکزی سیاسی سازمان ارائه دهد متأسفانه پیشنهادات کمیسیون مزبور با تغییراتی در کنگره به تصویب رسید و شعار مصوب کنگره یعنی پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری پارلمانی شکل فدراتیو بعنوان شعار مرکزی سیاسی سازمان بهیچوجه قادر به انجام وظایف فوق الذکر نیست. در مصوبه شورای مرکزی این شعار بعنوان هدف سازمان و جمهوری که ما خواستار آنیم طرح گردیده و بخشی از اعضا کنگره نیز این تصدیق نه بعنوان شعار مرکزی سیاسی سازمان به آن رای دادند. این شعار برای روشن کردن اهداف برنامه های سازمان پیشنهاد نگردیده بود و بنظر من رافع شعار فوق بعنوان هدف سازمان نیز خطائی جدی است. زیرا اعدادانیت و نظر تک تک رافع طرح این شعار بعنوان هدف سازمان به معنای آنست که در ما ساختار سیاسی مورد نظرمان بر پارلمانی بودن، فدراتیو بودن و غیر اسلامی بودن حاکمیت تأکید داریم و سایر اجزای آن حداقل از اهمیت درجه دوم برخوردارند. برای مثال زمانیکه این استدلال صحیح مطرح میگردد که تمرکز قدرت در ایران امکانات برقراری مجدد دیکتاتوری را افزایش میدهد و در این رابطه و برای حل مسأله ملی ضرورت ندرالی بودن حاکمیت طرح میگردد جدا از آنکه طرح فدراتیو پاسخگوی مسائل ملی در ایران هست یا نه که در محبت برنامه مورد بحث قرار خواهیم داد این سؤال طرح میگردد که بهمان دلیل و در ابعاد کل کشور ضرورت وجود و قدرت گیری تشکل های توده ای و انجمن های محلی وجود دارد و بجه دلیل برای ضرورت تأکید نمیگردد و یا حداقل دارای اهمیت درجه دوم میباشد و فراموش نکنیم که تأکید ما عدم تأکید بر سایر اجزای اهداف برنامه های ما و ظایف معینی را همین امروز در برابر ما قرار میدهد و میتواند و سمت گیری های اجتماعی متفاوتی را پدید آورد. بنظر من ساختار سیاسی رژیم مورد نظر ما و اهداف ما را کل برنامه ما ارائه میدهد و بجز طرح کلی جمهوری دموکراتیک نباید تلاش کرد بعضی اجزای برنامه را برجسته کرده و بعضی دیگر را فراموشی داد.

در رابطه با بحث اصلی امروز ما در مورد ارزیابی از اوضاع رفاصحت کردند من نیز همانگونه که صحبت شد ذکر میکنم

اولاً مجموعه عوامل بگونه ای نیست که در چشم انداز قابل پیش بینی ما شاهد جنبش توده ای گسترده و سرنگونی رژیم باشیم.

ثانیاً موقعیت نیرو های درون رژیم و فشار توده ای بگونه ای نیست که ما در آینده قابل پیش بینی شاهد پذیرش دموکراسی سیاسی از جانب این نیرو ها باشیم سیاست رهبران اصلی رژیم نیز گریز نیست قدرت است و رژیم در آینده نزدیک در این سمت حرکت خواهد کرد البته این بدان معنا نیست که الزاماً در همه عرصه ها فشار تشدید خواهد شد و روندها در چند ساله اخیر تشدید فشار نیوده است.

آنچه در آینده نزدیک تحقق خواهد یافت تغییرات در چارچوب همین رژیم است. این امکان بطور واقعی وجود دارد که در این میان هر صه ما شاهد باز شدن نسبی فضای جامعه باشیم و اپوزیسیون این امکان را دارد که با سیاست صحیح خود این امکان را گسترش داده و رژیم را به عقب نشینی های و ادارد. سخن گفتن صرف از سرکوب های رژیم بدون توجه به امکاناتی که در جامعه گسترش یافته نارس است. عامل اکثریت کنگره در این زمینه ضرورتی ندارد که در برابر رژیم قرار دارد دولتی گسترش این امکانات نیز با فرار و نشیب و پیش روی و عقب نشینی شوا م خواهد بود.

در چنین شرایطی طرح شعار سرنگونی که مخوف روشن بسیج نیرو و جهت یابین کشیدن رژیم توسط قهر توده ای را دارد دشواری است غیر واقع بینانه. این تصور که بدلیل بحران های اقتصادی، تضادهای درونی رژیم و ... بحران روز بروز تشدید میشود و ما بزودی شاهد دگرگونی انقلابی خواهیم بود که بارها و بارها توسط نیرو های مختلف اپوزیسیون طرح و پیش بینی شده و هنوز میشود نه از تحلیل عینی و واقعی اوضاع بلکه از

تعمیلات این نیرو و هائاشی میشود و میشود. همچنین ترتیب این تصور که اپوزیسیون با بسیج و هماهنگی و طرح شعار های صحیح میتواند رژیم را به پذیرش دموکراسی و آزادی سیاسی در جامعه در آینده قابل پیش بینی وادارد. و یا این که بدلیل اوضاع مساعد جهانی، تشدید فشار بر رژیم در جهت پذیرش دموکراسی و آزادی های سیاسی و همچنین بدلیل تضادها و بحران هایی که رژیم با آن درگیر است و یا بدلیل ضرورت های عینی که رژیم را به تغییر شیوه حاکمیت خود و امیدارد نتیجه گیری شود که در آینده نزدیک دموکراسی سیاسی در ایران برقرار خواهد شد نیز نه از تحلیل عینی و واقعی اوضاع بلکه از تعامیلات نیرو و هائاشی میشود.

سیامک بهزادی

قبل از صحبت درباره وضعیت موجود و خط مشی سیاسی می خواهم در باره یک امر کلی تر صحبت کنم - مادر انتخاب مبنای تدوین خط مشی سیاسی با تایین و شاید تقابل دو شیوه برخورد مواجه هستیم. تعیین نقطه حرکت و بنیان تدوین خط مشی بر مبنای واقعیت موجود، آنچه که در شرایط کنونی شدنی می نماید، آنچه که هم اکنون جاری است و یا تدوین خط مشی با نظر داشته به آن تحولاتی که می خواهیم ایجاد شود و بر مبنای آن تحولاتی که مطلوب و ضروری می دانیم. به بیان کلی تر می توان از دو منطلق سخن گفت، عقل و اعتقاد، عقل زمینی، عقل پراگماتیست، عقل حکومتگر در مقابل عقل آرمانگرا، عقل "ارزشمدار"

خارج از بحث کنونی شاید رابطه معقوله اخلاق و سیاست را نیز بتوان ما وارد ذکر شده خویشاوند دانست. من بر اساس اعتقاد به امکان تلفیق جنبه های ذکر شده یعنی بر مبنای امکان تلفیق عقل حکومتگر و عقل آرمانخواه معتقدم که می توان خط مشی سیاسی هدمندی را با اتکا به امکانات واقعی موجود تدوین کرد. به نحوی که نه صرفاً با حرکت بر مبنای آنچه که امکان پذیر است به پراگماتیسم و محدود دنگری دچار شد و نه آنکه با پی گیری آرمان ها و آرزوی های نیک از واقعیت زمینی فاصله گرفت و در ابر سیر کرد. البته تأکید کنم در اینجا مراد من از آرمان نه اهداف دور و یا مابانی اعتقادی بلکه آن هدفی است که بر مبنای مجموعه شرایط تاریخی و مشخص جامعه بعنوان تغییر جدی و ضرور در شرایط سیاسی و اجتماعی ارزیابی کرده ایم. در ادامه ذکر کلیات فوق، به بحث مشخص بپردازم.

با ارزیابی ارائه شده از وضعیت رژیم جمهوری اسلامی در شرایط کنونی موافقم - رئیس ارزربانی ارائه شده را اگر بازگو کنم عبار تنداز ماندگار بودن و هدم ستو طر رژیم در چشم انداز نزدیک، انفراد بیش از پیش هیات حاکمه، تشدید استبداد سیاسی، انجام احتمالی بر خی رفرهای اقتصادی و من اضافه می کنم بوروکراتیزه شدن مجموعه نظام سیاسی حتی در عرصه ایدئولوژیک که جای بحث و پژوهی دارد. در اینجا این ارزیابی را بطبیعی دهم به بحث اول خودم آیا بر مبنای این ارزیابی بویژه عدم وجود چشم انداز ستو طر رژیم در آینده نزدیک ما باید خود را در چارچوب تحولات ظاهر امکان پذیر در جمهوری اسلامی محدود کنیم و تنها با تشریح وضعیت موجود از آن مشی سیاسی استنتاج کنیم - مسأله اینجاست که در زمینه موجود ما در چه راستایی می خواهیم در حد توان خود اعمال نیرو و کنیم و دیگر اینکه محتمل ترین چشم انداز پیدایی و ایجاد تحول در شرایط سیاسی جامعه ما چیست؟

در نخستین کنگره سازمان بجز موضع سنتی چپ در قبال رژیم جمهوری اسلامی که شعار سرنگونی آن را مطرح می کرد، تحت عنوان هدف استراتژیک بطور عمده سه موضع که خود را در سه فرمول بندی بازتاب می داد، ارائه شده فرمول بندی ها عبارت بودند از: مبارزه در راستای گسترش دموکراسی علیه استبداد، به استنباط من این فرمول بندی بر مبنای قائل شدن امکان ایجاد تحولات دموکراتیک در چارچوب همین رژیم و امکان پدیدار شدن درونی در رژیم جمهوری اسلامی و به بیان متداول استخوانه رژیم استوار است.

موضوع دوم که به شکل استقرار دموکراسی بجای رژیم ولایت فقیه فرمول بندی شده بود. نیز بر همین مبنا استوار است با این تفاوت که مخالفت خود را با رژیم ولایت فقیه به کلیت رژیم جمهوری اسلامی ایران می دارد و در حالی که شکل آنچه که باید برود را تعیین کرده است از ارائه نظام جانشین خودداری می کند و فقط به ذکر عبارت استقرار دموکراسی بسنده می کند و روشن است که فرمول بندی های ذکر شده بر مبنای چشم انداز محتمل معین و نظر داشت به متحدین معینی در درون و یا پیروان حاکمیت و هم چنین اپوزیسیون آن تدوین شده است.

فرمول بندی سوم که فرمول بندی مصوب کنگره نیز هست تحت عنوان پایان دادن به حاکمیت جمهوری اسلامی و استقرار دموکراسی در شکل جمهوری پارلمانی ارائه شده است. لفظ فدراتیو بعنوان یکی از مشخصه های آن جداگانه می تواند مورد بحث قرار گیرد. من این فرمول بندی و موضع راصحیح می دانم، چرا که مانع اصلی و سد واقعی تامین اراده و خواست مردم در انتخاب حاکمیت سیاسی خود را بنا بر تجربه و واقعیات موجود مجموعه همین رژیم جمهوری اسلامی می داند.

در نوبت دیگر به این موضوع پرداخته خواهد شد. اما در اینجا به چند عامل در رد چشم انداز ایجاد تحول درونی در رژیم جمهوری اسلامی و رد قابلیت تحول پذیری آن بعنوان محتمل ترین چشم انداز اشاره می کنم. اولین عامل، عامل ایدئولوژیک است. جمهوری اسلامی یک رژیم ایدئولوژیک است. ایدئولوژی اسلام جهان را به دو اردوگاه کفر و اسلام تقسیم می کند و برای خودی ها حقانیت مطلق

قائل است و توصیه میکند "اشداه علی الکفار و رحما بینهم". حاملین این تفکر نمیتوانند پذیرای حاملین تفکرات دیگر حتی در وجه سیاسی آن باشند. عامل دیگر غیر عقلایی بودن شدید نظام جمهوری اسلامی است. تنها تحت حاکمیت چنین رژیمی مشتی سودجویی صلاحیت به اتکای امکانات و حمایت های دولتی و رسمی میتواند سودهای نجومی و غیر متعارف نصیب خود کند. در اکثریت شماره ۳۳۲ به نقل از کیهان دولتی آماری درج شده بود که نشان می داد ۲۱ درصد از صاحبان بالاترین درآمدها

خودشان همان سلطنت مشروطه است به عهده ملت می گذارند. اگر چه اندیشه و روش سیاسی این ها هنوز تحت سیطره فرهنگ و اندیشه و روش سیاسی متعلق به عهد باستانی - قرون وسطایی است ولی به مرحله دچار تحول و بحران هستند. و روندی که در چندسال گذشته در میان طیف این نیرو پیش رفته، در مجموع به ضرر سلطنت طلبان دو آتشه بوده است.

اینجا همه نشانه هایی از همان تحولی است که در حال شکل گیری است. بقول آقای علی کشتگر ما شاهد آغاز و گسترش یک تحول فکری و فرهنگی هستیم. روشنفکران ایرانی، مردم ایران، اپوزیسیون، هر یک به نوعی و به درجات مختلف دستخوش این دگرگونی هستند طبیعتاً ما نمیتوانیم بر این تحولات چشم بندیم و سیاست نوین و کارسازی تدوین کنیم. چشم بستن بر این تحولات و کوشش برای فرو کردن آنها در قالب های کهنه دوران باستانی - قرون وسطایی تحت عنوان فرهنگ و سنن ملی و یاد ر قالب های موسوم به سوسیالیسم علمی، مانع از این شده که نیرو های سیاسی کشور ما، به سیاست و روش های در خور و منطبق با نیاز جامعه دست یابند.

از سوی دیگر علیرغم وجود نشانه های مثبت، متأسفانه هنوز کم نیستند نیرو هایی که تلاش دارند همان روش و فرهنگ سیاسی گذشته، همان "خط" و "مرز" ها و همان مناسبات قدیمی میان احزاب و سازمان ها و درون این احزاب و سازمان ها را حفظ کنند. متأسفانه مناسبات موجود میان احزاب و سازمان ها را بارها و شغرفرانی که در زمینه فرهنگی، هنری و علمی فعالیت می کنند و نیز مناسبات میان خود جریانات، علیرغم پیشرفت، تغییرات مثبت همداخت همان مناسبات سابق است. روابط درون حزبی و میان احزاب و سازمان ها هنوز هم به سیاق سابق است. آزادی و دموکراسی و پلورالیسم هنوز بشکل جدی وارد این عرصه شده است. بگمان من این پارامترها و عوامل جزو مهم بر سر راه آزادی و دموکراسی است. فکر می کنم امروز سیاستی کار ساز و آینده دار است که از همین امروز تا پیدایش شرایط سقوط رژیم استبدادی - مذهبی و استقرار آزادی و دموکراسی در شکل جمهوری پارلمانی و فدراتیو، تلاش و مبارزه در راه تقویت اندیشه و فرهنگ و روش دموکراتیک و معاصر را جزو ارکان اصلی خود بشمارد. فکر می کنم تلاش برای تقویت مناسبات و روش های نوین مبتنی بر دموکراسی، پلورالیسم، پدبش روش گفت و شنود و مبارزه مسالمت آمیز با مخالفین سیاسی و فکری خود در کنار یکدیگر و بالاخره رعایت حقوق بشر در این مناسبات، از همین امروز تا رسیدن به هدف بزرگ ملی و مردمی رکن دیگر این سیاست است. به نکته دیگری می خواهم اشاره کنم. مدت ها این عقیده و تصور مذهبی گونه و رویایی وجود داشت و دارد که گویا استقرار آزادی و دموکراسی در گرو سرنگونی پایان دادن یا استحاله رژیم بدکتاتوری و رهایی از زیر سلطه است. و اگر چنین رژیمی همین فردا میان برداشته شود یا استحاله شود، جامعه از همان روز روی ریل های آزادی و دموکراسی به حرکت در میاید و سرشار از پیشرفت و عدالت میشود. در حالیکه بیش از پیش روشن میشود که علاوه بر مانع بزرگ نظام استبدادی در برابر آزادی و دموکراسی و پیشرفت، مانع جدی دیگری نیز در جامعه وجود دارد. همانی که تلاش در راه رفع آنها از ارکان اصلی سیاست ما در راه آزادی و دموکراسی است. تقدیس خود و ملت خود در مقام فرشتگان آزادی و دموکراتی و معطوف کردن همه اذهان به مبارزه یکسویه علیه نظام سیاسی استبدادی برای برانداختن یا استحاله آن. ما را از دست یابی به سیاست و روش درست و اصولی مبارزه علیه پایه های استبداد نهادی شده و بزرگترین تجلی آن که همان رژیم سیاسی باشد، باز داشته و می رود. این نمیشود که ما هم اندیشه و فرهنگ و روش سیاسی باستانی و قرون وسطایی جامعه خود را میرا و منزه از عقب ماندگی و استبداد تعداد کنیم و هم فردای استحاله یا سرنگونی نظام سیاسی یا تغییر بنیادی آن، سر یکدیگر برانجام امت عزیز و ملت شریف و آزادخواه، زیر آب نکنیم. فکر می کنم برای تدوین یک سیاست نوین و کار ساز و پیشبرد مبارزه همه جانبه و موثر. در راه آزادی و دموکراسی یعنی استبداد حاکم، شناختن علل و عوامل تاریخی، عقیدتی، فرهنگی و اجتماعی - اقتصادی استبداد نهادی شده و دیرینه در جامعه و نقد و انتقاد جدی از فرهنگ و اندیشه و روش سیاسی مرسوم در جامعه امری ضروری و از وظایف اصلی همه آذیخواهان است.

ف. تاجان

در شرایط فعلی ۲ رشته بحث در جنبش ما جریان دارد. یک رشته آن برمی گردد به بازنگری ارزشهایی که هر کدام از نیرو های اپوزیسیون تا قبل از تحولات جهانی اخیر داشتند و در مجموع - با شدت و ضعف - شکل گیری سیستمهای ارزشی تازه. این بحث اکنون تحت عنوانی مختلفی میان نیرو های اپوزیسیون جریان دارد. یک رشته دیگر این بحث ها برمی گردد به پیوند دادن این سیستم ارزشی تازه - بهمان اندازه های که جوانبش روشن شده - با مشی سیاسی ای که سازمانهای سیاسی بعنوان مسئله روز خودشان با آن درگیر هستند. با توجه به چهار چوبه تعیین شده برای امروز، من صحبت را روی مشی سیاسی ادامه می دهم.

با توجه به تحلیلی که در رابطه با وضعیت رژیم جمهوری اسلامی ارائه شد و اینکه در آینده قابل پیش بینی امکان تحولات قطعی که به خلق این حاکمیت بیانجامد، وجود ندارد، دوشمی سیاسی شکل گرفته است تمام بحثهای نیرو های اپوزیسیون دارد کانالیز می شود و روی این دو مشی، یک مشی، مشی اصلاحات استو یکی مشی برکناری (که البته باید به تفاوتی آن با شعار سرنگونی توجه داشت). عمده ترین ویژه گی مشی اصلاحات این است که بدلیل

عدم امکان برکناری رژیم در چشم انداز، مبارزه در راه این هدف را دست کم موقتاً کنار می گذارد و اساس مبارزه خود را برای اصلاحات در چهار چوبه رژیم موجود و پیدا

اساساً توانایی خواندن و نوشتن نیز ندارد. آیا چنین نیرو های با چنگ و دندان با عقلیایی شدن نظام سیاسی مقابله نمی کنند؟ و نیرو های جدی در درون حکومت برای مقابله با هر تحول سیاسی نیستند؟

عامل دیگر ضربه پذیری شدید رژیم است این رژیم طی دوازده سال سباحتی های خود، چه بخاطر کشتار مخالفین سیاسی، چه بخاطر به مسلخ جنگ فرستادن صدها هزار تن از جوانان میهن چه به علت بی رونق تر کردن روز به روز سرفه بخش های وسیعی از مردم و چه بخاطر عملکرد سباحتی در دهها و دهها صده دیگر بشدت ضربه پذیر است به دلیل همین ضربه پذیری و همی و رطد های که رژیم بین خود و مردم ایجاد کرده است، این رژیم باز شدن روزنه های کوچک، ایامه مخاطره افشادن مستی نظام مترادف می داند.

امیدوارم روزی نباید که از خانواده های اعدام شدگان و ناپدید شدگان سیاسی بخواهیم برای به هراس نیفتادن فلان جناح اصلاح طلب حکومت و برای تعمیق دموکراسی از پی جویی سر نوشت و جنایت روا شده در مو در فرزندانشان خودداری کنند. - تجربه همچنین نشان داده است که تاکنون جناح های مختلف حکومتی در مقابل مساله آزادی ها، اساساً موضع واحدی داشته اند و درین زمینه تنها از اختلاف سلیقه و روش می توان نام برد. اینها از جمله عوامل و دلایلی هستند که امکان تحول درونی در رژیم جمهوری اسلامی را بعنوان محتمل ترین چشم انداز منتفی می کنند.

گویا من از وقت نوبت بعدی هم قدری استفاده کرده ام. موضوع را با توجه به سخنان دیگر دوستان در نوبت دیگر ادامه می دهم.

قر با تعلق هیدالر حیم پور

من مایلیم قبل از اینکه مستقیماً وارد بحث در باره مشی سیاسی بشویم، ابتدا صحبتی در باره تغییر و تحولاتی که در میان نیرو های سیاسی کشور جریان دارد، داشته باشیم. بدون شناخت صحیح این تحولات و روندها ما نخواهیم توانست سیاست منطبق با نیازها و روندهای آینده ساز تدوین کنیم. در لحظه کنونی من اصراری ندارم بگویم که سیاست کدام یک از نیرو های سیاسی اپوزیسیون کاملاً درست است.

واقعیت این است که فرهنگ و اندیشه و روش سیاسی این نیرو ها در حال دگرگونی و تحول است. این پروسه هنوز در آغاز راه است و ما در دوره رشد و تکوین فرهنگ و اندیشه و روش سیاسی نوین قرار داریم. در چنین شرایطی، مشی سیاسی نیرو های سیاسی کشور نیز نمیتواند دگرگون نشود. شما میدانید که بعد از یک قرن تلاش و مبارزه علیه دیکتاتوری و در راه آزادی و دموکراسی، بعد از گذار از دو انقلاب و آزمايش دو نهاد و نظام سیاسی مبتنی بر همین و عقب ماندگی و استبداد، هم گندیدگی و کهنگی و استبدادی بودن این نهادها و نظام ها آشکارتر شده و هم نیاز جامعه و ملت ایران برای رهایی از قید و سلطه و عقب ماندگی، کهنگی ها و استبداد و دست یابی به ارزش های نظیر آزادی، سکولاریسم، دموکراسی، پلورالیسم، حاکمیت قانون، پیشرفت، رفاه و عدالت اجتماعی فزونی یافته و کیفیت نوینی بخود می گیرد. مبارزه میان نو و کهنه در هر صفتگو ناگونی، در فراگر تکامل خویش در طرز بالاتر و در معرض خردش نوین قرار دارد. ما در چندسال اخیر که نوشته های شخصیت های فرهنگی و سیاسی کشورمان با نظراتی مواجه بودیم که نشانه هایی از تحول بزرگ در جامعه را در خود دارد. من فقط به بخش کوچکی از آن ها اشاره می کنم. واژه ها و مضامین "بخود آمدن و بدگمان شدن ماه فرهنگ و تاریخمان" آثار بابک بامدادان، "رنسانس" آقای فرج کاظمی، "معاصر بودن یعنی چی و معاصر کیست" "توسطیکری از نشریات داخل کشور"، "تفسیر و تحول فکری و فرهنگی پارناس" آقای علی کشتگر، "بحران هویت جامعه" آقای خسرو شاهی، "تحول و کنش زندگی" آقای کیانزاد، "زایش کینیت نوین" آقای فرخ نگهبان، "پایان یافتن عصر مذهبیت" آقای بروجرد پور هاشم، "پایان یافتن دوران اندیشه سیاسی و فلسفی روز جهان و نظام الهلسک ها" "از نیرو های جمهوری اسلامی، "بازنگری در جهان بینی و ارزشی های سیاسی مسلکی و فلسفی" آقای رضا پهلوی، "آغاز دوران جدید در سیاست ایران" و بالاخره مردم ایران دچار بحران هویت هستند "توسط آقای دکتر صاحب الزمانی در یک مصاحبه با نشریه آیدینه و نیز ده ها نمونه دیگر که متأسفانه من دسترسی به منابع ندارم، و سعادت نشریات داخل و خارج کشور وجود دارد. تغییراتی که در بسیاری از احزاب و سازمان ها بوجود آمده و همین نظر است که اشاره کردم، همه نشانه هایی از شکل گیری از آن تحول بزرگ است. من

در یک مصاحبه با نشریه کار مطرح کرده بودم، که بحران همه احزاب و سازمان ها در سیاسی کشور را در بر گرفته است. بحران در همی هستی و جان ایران زمینان جریان دارد و همچنین فروپاشی شعور قرون وسطایی و نیاز به معاصر شدن شعور ملی ما از مولفه های اصلی این بحران است. من در اینجا از وی نمی بینم که از تحولات دموکراتیک و نوینی که در میان نیرو های موسوم به چپ و بخش دیگر نیرو های ملی دموکراتیک جریان دارد صحبت کنم، می خواهم بگویم که دامنه تحولات فکری و فرهنگی در این دایره محدود نمانده و فراتر از آن است. در همان مصاحبه اشاره کرده بودم که شدت روند فروپاشی و نیاز به معاصر شدن به حدی است که حتی برخی طرفداران نظام سلطنتی و نظام جمهوری اسلامی را نیز به تمتق واداشته و در میان آنها نیز برخی گرایشات پیدا شده که از خرد دموکراتیک جانبداری می کنند. بقول آقای میرداماد امروز بر سر مساسیل نظیر جدایی دین از دولت، الویت یاتانویت ولایت فقیه در مقابل حاکمیت همه مردم، لزوم تحدید دین به زمینه ارزش گذاری اجتماعی و نظایر اینها در میان نیرو های جمهوری اسلامی عدال وجود دارد، گر چه هنوز این گرایشات گاه و بی گاه بصورت پراکنده و بصورت فردی اعلام میشود. من می خواهم اضافه کنم که این گرایشات فکری اگر چه فراروی به یک سیاست فاصله زیادی دارد ولی به مرحله وجود دارد و رشد می کند. در میان نیرو های موسوم به سلطنت طلبان نیز شاهد تحول و گرایشات گوناگون هستیم. بخشی از آنها که خود را مشروطه خواه میدانند ضمن برخی موضع گیری های علیه رژیم پهلوی، از آزادی، سکولاریسم، دموکراسی، پلورالیسم و عدالت اجتماعی یاد می کنند، به فاصله گیری از قانون اساسی دوران انقلاب مشروطیت ابراز تمایل می کنند و تعیین نظام آتی را که از نظر

کردن جناحی که بتواند این اصلاحات را پیش ببرد قرار می‌دهد. و برکناری رژیم را از هدف مبارزه سیاسی خود حذف می‌کند. این مشی بدنبال "منطقی کردن مبارزه و حرکت روی ممکن‌هاست. روی خواستهایی که امروز ممکن است. کنگره و سندسیاسی مشی دیگر مشی برکنار کردن رژیم جمهوری اسلامی است. یک واقعیت همان که مصوبه شورا مدافع این مشی است که بر پایه چند واقعیت قرار دارد. واقعیت همان که در صحنه‌های قبلی هم مطرح شده که این رژیم امکان تحول ندارد. من هم با این ارزیابی موافق هستم. تا به حال نشانه‌هایی دال بر تحول مثبت در این رژیم وجود نداشته فاکت قابل ملاحظه‌ای در این زمینه نمی‌توان ارایه داد. واقعیت دوم که باز در صحنه‌های قبلی مطرح شد، تلفیق درست

موضوع اتخاذ تاکتیکیما با دفاع از سیستم ارزشی ماست و همان بحث هقل حکومتگرایا ما واقع بینی را در این می‌بینیم که خودمان را بعنوان یک نیروی سیاسی تنزل بدهیم تا آن حدی که مبارزه مان محدود بشود روی چیزهایی که امروز مستقیما قابل دسترس هست؟ ما اگر این متد را نپذیریم باید خیلی از شعارهایی را که امروز مطرح می‌کنیم کنار بگذاریم. همان استدلالی که شعار برکناری رژیم را چون قابل دسترس سی است می‌خواند کنار بگذارد، باید شعار انتخابات آزاد را هم کنار بگذارد.

دچار توهم شویم و فکر کنیم که اگر در این چندساله بجای شعار سرنگونی شعار انتخابات آزاد داده بودیم، حال این شعار قابل تحقق بود. این استدلال جلو که برود به نفع همین شعار انتخابات آزاد هم میرسد. بطور مثال نظریاتی که الان توی حزب دموکراتیک مردم ایران مطرح شده که شعار انتخابات آزاد چپ روانه و زودرس هست، نتیجه منطقی در پیش گرفتن این مشی است. در نتیجه چه می‌شود ما شعارهای رادیکال یواش یواش کنار خواهیم برد و این مشی معطوف خواهد شد.

به یک سری خواستهایی "منطقی" و یک مبارزه محافظه کارانه در چهار چوبه رژیم ه سبیل این مشی، نهضت آزادی است که متأسفانه امروز به جای آنکه هنر مبارزه کردنش مورد توجه قرار گیرد مبارزه محافظه کارانه اش مورد ستایش قرار می‌گیرد. از نظر وضعیت معینی مبارزه نیز اگر توجه کنیم جنبه توهمی مشی اصلاحات آشکارتر می‌شود، مبارزه در جامعه ما به شکلی است و خصوصیات رژیم هم طوری است که آموزش مبارزه نمی‌تواند در چهار چوبه اصلاحات و یک مبارزه اصلاح طلبانه باقی بماند و بسرعت متوجه نفعی رژیم می‌شود.

این مشی برکناری که از واقعیتات اتخاذ شده، اساس اش شکل دهی آلت‌ناتیو جمهوری اسلامی است. این آلت‌ناتیو دو وجه دارد، یک جنبه موضوع شکل دهی جنبه جمهوری و ائتلاف نیروهاست. در شرایط فعلی حتی تحقق این جنبه نمی‌تواند آلت‌ناتیو قدرتمند رژیم جمهوری اسلامی باشد زیرا نود مجموعه نیروهای ایوژیسیون روی مردم بسیار کم است. وجه دوم مشی آلت‌ناتیو سازی، هبارت است از بازسازی رابطه و اعتماد مردم با نیروهای سیاسی، آن رابطه‌ای که در سالهای گذشته بر اثر اشتباهات اکثر نیروهای سیاسی طلحه خورد است. این رابطه باید بر اساس ارزشهای تازه بازسازی شود و برای آن لازم است اساس فکر ما متوجه پیدا کردن راهها و شیوه‌های تازه تاثیر گذاری بر مبارزات داخل کشور باشد. ما باید وظیفه خودمان را پیشتر دیک مبارزه سیاسی فعال در داخل کشور قرار دهیم و راههای نوین آرا جستجو کنیم. متأسفانه به این موضوع بسیار کم توجه می‌شود، تمایل به نفعی و طلیفه نیروهای مهاجرت کرده در این زمینه شکل گرفته، تمایل به کم رنگ کردن مبارزه سیاسی و پر بها دادن به اشکال دیگر مبارزه اجتماعی مثل مبارزه فرهنگی شکل گرفته، البته هر مبارزه‌های نقش خودش را دارد، اما هیچ وجه نمی‌تواند جانشین مبارزه مستقیم سیاسی آتم بطور عمده در داخل کشور شود.

خلاصه کنیم و وقتی از مشی برکناری صحبت می‌کنیم، بهیچ وجه منظور نفعی اصلاحات نیست، برای اصلاحات باید مبارزه کرد منتهی در کدام راستا؟ این مبارزه باید در جهت تقویت جنبش برای برکناری رژیم باشد. بحث بر سر ضرورت و یا نفعی اصلاحات نیست. بحث بر سر هدف سیاسی ماست.

ن بزرگو

به نظر من شعار "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی" از این روشها درستی نیست که سرنگونی همواره اعمال قصر را نداده می‌کند. گمان نمی‌کنم نیروی جدی در سازمان ما طرفدار حل تفرامین مسئله قدرت در ایران باشد. سرنگونی طبعاً حذف و تصفیه نیروهای سیاسی فلاحا حاکم را بدنبال دارد، حذف و تصفیه تفرامین. ما باید به این پرسش پاسخ دهیم که برای نیروی که می‌توانیم اسم آن را بنیادگرایی اسلامی یا هر چیز دیگری بگذاریم، حق حیات قائلیم یا نه. طبیعی است که هیچ نظام دمکراتیک نمی‌تواند دست نیروی را باز بگذارد که برای دیگران حق حیات قائل نیست. اما آیا دمکراسی این توان را خواهد داشت که یک نیروی سیاسی و اجتماعی و اقتصادموجو را به پایبندی به اصول خود وادار کند؟

ما تجربه فاشیسم را در اروپا داریم. فکر نمی‌کنم در تاریخ معاصر جهان هیچ نظام سیاسی و هیچ نیروی سیاسی دچار ورشکستگی با ابعاد که فاشیسم پنجاه سال پیش بدان دچار شده باشد. و باز فکر نمی‌کنم که مبارزه‌های رادیکال تر، ریشه‌ای تر و شدیدتر از آن مبارزه‌های که در کشورهای اروپای شرقی علیه فاشیسم پیش رفت، قابل تصور باشد، لائال در شکل و اقتصادات و مصممانه می‌خواستند فاشیسم را از ریشه برکنند. آیا این مبارزه موفق بود؟ اکنون در شرق اروپا گروههای فاشیستی مثل قارچ از زمین می‌رویند، زمینی که برای رشد این اتمت بسیار مساعدتر از اروپای غربی است.

ما در قبال بنیادگرایی اسلامی کدام راه را می‌خواهیم در پیش بگیریم: راه حذف فیزیکی و سرکوب یاراه وادار کردن این نیرو و به پذیرش حق حیات دیگران؟ تجربه سایر کشورهای اسلامی هم نشان می‌دهد که حذف و تصفیه، شیوه موثقی نیست، صرف نظر از اینکه با نظام ارزشی ماخوانائی دارد یا نه.

به نظر می‌رسد شعار "پایان دادن" به رژیم "جمهوری اسلامی" شکل تخفیف یافته شعار سرنگونی باشد، یعنی سازشی میان موافقان و مخالفان شعار سرنگونی. مانند هر سازشی، می‌توان این شعار را به دو گونه تعبیر و تفسیر کرد: در جهت سرنگونی و سپس حذف نیروهای سیاسی فعلا حاکم، یا در جهت پایان دادن به شیوه حکومتی فعلی، که بر نفعی حاکمیت و انتخاب آزاد مردم استوار است.

ابا این شعار تاکتیکی ما باید به گونه‌ای باشد که برای امروز و آینده راه هر گونه تفاهم را با همه نیروهای مذهبی با اکنون از این طریق با دستگاه حاکمه فعلی مر تبند، ببندیم؟ در یک دوره گذار، دوره‌ای که نفوذ و توان بسیج و تاثیر گذاری نیروهای دمکراتیک به حدی گسترش یافته باشد که پایه‌های استبداد را سست کند، تن دادن به کدام خواست برای نیروهای درون حاکمیت آسان تر است: "پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی" یا "انتخابات آزاد"؟ تجربه ثابت کرده است آن شکل از تحویل قدرت محتمل تر و مطلوب تر است که لائال در مراحل اولیه آن، بخشی از نیروهای حاکم در آن شرکت داشته باشند. اگر ما اکنون شعار "پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی" را فراراه خود قرار دهیم، و هیچ مرحله بیابینی تا تحقق این شعار پیش بینی نکنیم، آیا ناچار نخواهیم شد زمانی که پایه‌های استبداد سست شود و مجموعه فشارهای داخلی و بین المللی، زمینه را برای تحمیل انتخابات آزاد به حکومت فراهم کند، شعار "انتخابات آزاد" را تاخیر بپذیریم؟

مهدی فتاپور

در صحبت‌ها مستقیم و یا غیر مستقیم تاکید بر امکانات واقعی مورد نقد قرار می‌گیرد. زمانیکه ما از خط مشی سیاسی صحبت می‌کنیم مشخصاً باید بر امکانات واقعی تکیه کنیم. میبایست بر سری حسی یعنی از موقعیت مشخص بعمل آورد و راههای واقعی و امکان پذیر برای حرکت در سمت حل مسائل جامعه را یافت. اساساً بحث راجع به ممکن است و سیاست بدون توجه به امکانات واقعی و بررسی ممکن‌ها خیالیانی است. بنیاد ارزیابی از وضاع جامعه و ذهنیت توده‌ها را بر اساس تمایلات خود انجام دهیم. میبایست در ارزیابی از اوضاع واقع بین بود، نمیتوانیم به این دلیل که با فلان نیروی سیاسی مخالفیم و جو دو توان اجتماعی او را نادیده بگیریم یا اینکه تصور کنیم به دلیل آنکه هدف‌های سیاسی فلان نیرو غیر قابل دسترسی و نظرات وی از نظر تاریخی روبه زوال و میرنده‌اند و یا به دلیل آنکه منطق و تحلیل ما حکم میکند که فلان جریان سیاسی در یک روند تاریخی تضعیف شده و حتی روبه نابودی رود، میتوانیم توان اجتماعی و سیاسی آن نیرو را در حال حاضر نادیده بگیریم و تحلیل تاریخی را به جای تحلیل مشخص بنشانیم.

رفیق مجید بدرستی توجه به تغییرات معینی که در فضای فکری و فرهنگی در داخل کشور وجود دارد را مورد تاکید قرار داد. گسترش این فضای فکری و فرهنگی یکی از بزرگترین پشتوانه‌های ما در برقراری دمکراسی در جامعه است. واقعیت اینست که این فشار و شنفتن و پیشروترین نیروهای جامعه را در بر گرفته و توده‌های وسیع مردم در آن شرکت ندارند و در شرایط مشخص کشور ما این امری طبیعی است. از یکسو در میان روشنفکران و نیروهای پیشرو جامعه همبختترین مباحث جریان دارد و از سوی دیگر توده‌های مردم زیر فشار شرایط دشوار زندگی و فشارهایی که بر آنها وارد میشود حل مشکلات روزمره خود میاندیشند. متأسفانه بدلیل دهها سال حاکمیت رژیم‌های دیکتاتوری میچگاه فرصت و امکان ریشه دواندن تفکرات دمکراتیک در میان توده‌های مردم فراهم نگردیده است و نتیجه آنکه نباید تصور کرد پس از برکناری رژیم جمهوری اسلامی مسائل حل گردیده و قطعا دمکراسی در جامعه برقرار خواهد شد. جریانهایی سیاسی در تاریخ دوران اخیر ایران بدرجات متفاوت بی‌اهتقادی خود به دمکراسی در ابعاد وسیع آن راه نمایش گذارده‌اند. تغییر شرایط فکری الذکر از بزرگترین وظایف مادر دوره آینده است. ما باید تلاش کنیم فضای فکری که در میان روشنفکران جریان دارد را گسترش دهیم و ایده‌های نوینی را که ما بین پایه‌های اجتماعی جریانهایی سیاسی مختلف شکل گرفته را مورد توجه قرار داده و در جهت گسترش ایده‌های پیشرو تر تلاش کنیم و از سوی دیگر از این امکان سود برده و در جهت بوجود آمدن فضای نوینی در مناسبات نیروهای سیاسی جامعه بگوئیم. فضائی که بتوان بر اختلافات واقعی پامی نشرد و این اختلافات را به عامل سرکوب، نفعی و هلد دیگران بدل ساخت و بتوان در جوه مشترک با یکدیگر همکاری کرد. ما مدتهاست در تئوری از این ضرورت سخن گفته‌ایم ولی بوجود آمدن چنین فضائی نیازمند اعتماد است. امروز اکثر نیروهای سیاسی جامعه در قامت رقیبای خود و نیروهائی را می‌بینند که اگر قدرت را در دست گیرند از سرکوب مخالفین ابا نخواهند کرد و در تاریخ کشور ما این واقعیت بوده است. ما نمیتوانیم در همل در جهت نابودی نیروهای مخالف خود بگوئیم و وجود آنها را در واقعیت جامعه در نظر نگیریم و تصور کنیم با طرح تئوریک ضرورت‌های فوق میتوانیم فضای مناسبات را دگرگون کنیم. اطمینان یافتن به اینکه هر نیرو در فردای کسب قدرت حاضر به رقابت دمکراتیک با مخالفین خود خواهد بود امروز و در مناسبات امروز باید پایه گذاری کرد. میبایست پایه‌های اجتماعی جریانهایی سیاسی در جهت فوق و نه عکس آن نیرو و اعمال کنند.

برای مثال نیروهای درون و پیرامون رژیم جمهوری اسلامی و یاد دیگر نیروهائی که بنوعی رژیم اسلامی اعتقاد دارند را در نظر بگیریم. نیروی اجتماعی و وسیعی در جامعه ما اعتقاد به جدائی دین از دولت ندارد. از نظر ما جدائی کامل دین از دولت یکی از پایه‌های دمکراسی است و متقاعد کردن توده‌های مردم و آماده کردن شرایط برای برقراری حاکمیتی غیر ایدئولوژیک از مهمترین وظایف ماست. بنظر ما همه نیروهائی که اعتقاد به جدائی کامل دین از دولت ندارند بدرجات مختلفی قیر دمکرات هستند ولی بخش وسیعی از این نیروها آزادی سیاسی را میپذیرند و انتخابات آزاد و پذیرش رای مردم را تایید میکنند. ما نباید جدائی کامل دین از دولت را مبنای رابطه و همکاری با سایر نیروها قرار داده و بخش وسیعی از نیروهای جامعه را از دایره روابط و همکاری خود بیرون قرار دهیم. ما میبایست در همل به این نیروها نشان دهیم که با آنها مخالفیم و مخالفت ما به این مفهوم نیست که برای آنها حق حیات با همین ایده‌های کنونی نشان قائل نیستیم و نقاط



مشترک را در سیاست هایمان در نظر نگرفته و حاضر به همکاری و تقویت آنها نیستیم. بدون این سیاست تاثیر گذاری بر نیروی اجتماعی این جریانهامکان پذیر نیست. در میان این نیروها مباحث جدی جریان دارد ولی تا دهها سال دیگر ما با نیروهای مواجه خواهیم بود که به اشکال مختلف جدائی دین از دولت را نمیپذیرند یعنی بنوعی جمهوری اسلامی اعتقاد دارند ولی معتقدند در جامعه مبنایست آزادی سیاسی وجود داشته و برای مردم و پارلمان تعیین کننده باشد و زمانی که اکثریت را بدست آورند و در حکومت قرار گیرند به اشکال مختلف دین را در دولت دخالت خواهند داد. تلاش این نیروها در شرایط امروز، در شرایط حاکمیت استبدادی جمهوری اسلامی تلاشی مثبت است و نباید فراموش کنیم بخش وسیعی از توده های مردم و نیروهای درون و پیرامون حاکمیت تحولات خود در حله اول نه جدائی دین از دولت بلکه آزادی سیاسی و انتخابات آزاد را میپذیرند و به آزادی در چارچوب نوعی حکومت اسلامی اعتقاد خواهند یافت و بدون توجه به این نیروها بدون شک این نیروها هیچ تحولی در آینده در جامعه ما ممکن نخواهد بود. مخالفت ما با اعتقادات این نیروها نباید منجر به ندیدن نقش واقعی آنها در هر تحولی در جامعه گردد. این واقعیت بیگانه نیست که مباحث درون نیروهای رژیم را به این شکل واقعی مباحث سطح رهبری را در بر نمیگیرد در نظر نگریسیم.

در شرایط سیاسی ما میبایست وسیع ترین نیروهای سیاسی جامعه را در برگیرد و ضرورتی را بر مردم تحویل نمیشود. طرح خواست های وسیع تر، محدود کردن پایه های شعار است و شعاری که ساختار سیاسی مورد نظر ما و دموکراسی در تمام ابعادی که ما بدان اعتقاد داریم را شامل شود هیچ معنائی جز کنار گذاشتن وسیع ترین نیروهای جامعه و غیرجدی بودن ما ندارد. به نظر من شعار ما باید مفهوم کنار رفتن استبداد را داشته باشد و نه هیچ چیز بیشتر. ما آنچه نیروهای موافق و مخالف خود باید بخواهیم که ضرورتی استبداد را بپذیرند و اعتقادات آنها در سایر زمینه ها که می تواند مورد مخالفت جدی ما باشد باید علیه آنها از همین امروز مبارزه نظری سیاسی کنیم نباید مانع همسوئی و همکاری را واپسما گردد. طبیعتا مساله جبهه و ائتلاف مساله مشخصی است و با توجه به امکانات و نه هیچ نزدیکی نیو ما نمیتواند چارچوب های محدودتری را در برگیرد ولی پیشنهاد مشخص ما به هر ائتلافی که شکل گیرد میبایست سیاست نوق باشد. در چارچوب پذیرش ضرورت مبارزه با استبداد بعنوان مبرم ترین مساله جامعه ما شعارهای متفاوتی پیشنهاد گردیده است. به نظر من اینکه کدامیک از این شعارها مناسب ترند در صورت پذیرش سیاست نوق بحث ثانوی است. به نظر من شعار انتخابات آزاد از این نظر که وجه مشخص آزادی در شرایط امروز جامعه ما یعنی آزادی سیاسی و احترام به رای مردم را مشخص تر بیان میکند مناسب ترین شعار است و میتواند هم در داخل کشور بر دو وسیعتری باشد و هم در ترصه بین المللی حمایت وسیعتری را جلب نماید شعار انتخابات آزاد میتواند وسیعترین نیروهای جامعه را در برگیرد و مبرم ترین مساله جامعه ما یعنی ضرورت نفی استبداد انگشت میگذارد.

اینکه شعارهای این شعار را بعنوان یک شعار تاکتیکی و با این تصور که بزودی امکان تحقق خواهد یافت طرح کرده اند بهیچ وجه ضرورت طرح این شعار را نمیکنند چون نادرست بودن نظر این نیروها خیلی زود اثبات خواهد شد.

سیامک بهزادی

از پیوند دادن ارزشهای بازسازی شده با مشی سیاسی صحبت شد. ما زمانی قهر را تقدیس می کردیم و تغییر ناشی از آن را نشان بنیادی بودن تغییر و رادیکالیسم موجود می دانستیم. اما اکنون دیگر حتی مثل گذشته نزدیک تر کافی نیست تاکید کنیم که خواهان اعمال قهر نیستیم. به اعتقاد من عدم اعتقاد به اعمال قهر جزئی از نظام ارزشی ماست - ما باید در راه ایجاد روحیه ای جدید در خود، و مردمی که توانایی تاثیر گذاری بر آنها را داریم تلاش های وافر و بکار بریم بویژه هر آنکه جامعه خشونت زده ما به بازسازی جدی نیز در این زمینه احتیاج دارد.

در همین رابطه بین شعار سرنگونی و هدف پایان دادن به حاکمیت جمهوری اسلامی تفاوت جدی و بسیار مهمی وجود دارد. تفاوتی به اندازه تعلق به دو نظام ارزشی - تجربه نشان داده است که شکل گذار تاثیر بسیار جدی بر خصلت حکومت جانشین دارد - کمتر انقلاب و تحول تجر آمیزی را می توان سراغ داشت که خود خارج از اراده بر پا دارندگان نظام جدید به اشکال دیگری از استبداد دچار نشده باشد. اعمال قهر در برکناری رژیم کهنه، مقاومت قهر آمیز نیروی های پاسدار نظام پیشین را به دنبال دارد و مقاومت این نیروها با "حق" نظام جدید در حفاظت از خود مواجه می شود و خواه ناخواه اشکال دیگری از سرکوب و نهادهای آن را بدنبال خواهد داشت.

در همین رابطه می خواهیم بر شعار انتخابات آزاد تاکید کنم - این شعار تلاشی است در جهت ایجاد آن روحیه باران راه مسالمت آمیز پیشبرد مبارزه سیاسی و ترجیح قطعی آن بر اشکال دیگر است.

در مورد مطلبی که رفیق پرزو با ذکر مثال تجربه فاشیسم در زمینه عدم امکان و صحت حذف فیزیکی یک نیروی سیاسی گفتند و به دنبال آن امر ضرورت پذیرش حق حیات سیاسی برای نیروی بنیادگرای اسلامی در ایران که ما می خواهیم، به اعتقاد من تاکیدی است ضروری و دارای اهمیت اصولی. اما تعمیم این مساله به موضع نسبت به میان حاکمه کنونی و یکسان گرفتن آن نیروی سیاسی و اجتماعی با افراد کنونی حاکم بر سر نوشت کشور از صحت و دقت بر خود دار نیست.

نکته دیگر اینکه وقتی بر مبنای این تحلیل که وجود حاکمیت جمهوری اسلامی خود در تباین با خواست ها و نیاز های اساسی مردم و کشور ماست و به بیان ذکر شده باید این معضل جمهوری اسلامی حل شود، هدف استراتژیک خط مشی سیاسی خود را پایان دادن به حاکمیت جمهوری اسلامی قرار می دهیم، بنیچ وجه بدین معنا نیست که در راه تامل این هدف، اهداف و خواسته های مرحله ای یا متقارن و به تبع آن اتحادهای ضرور در نظر گرفته

نشود. همانطور که ذکر شد باید از همه امکانات و از کوچکترین آنها چه در درون حاکمیت چه در پیرامون آن و از همه ضروریات و امکانات برای بسیج نیرو در میان نیروهای اپوزیسیون استفاده کرد. با این تفاوت که می بایست خود بدانیم که در راستای نفی و برکناری کلیت نظام جمهوری اسلامی و برقراری یک جمهوری مبتنی بر دموکراسی نیرویمان را محروم می داریم - ما مجاز نیستیم هر آنچه را که ظاهر امکان پذیرشده می نماید مطلوب قلمداد کنیم. همچنان که مجاز نیستیم بخاطر پی گیری اهداف سیاسی خود کوچکترین امکان واقعی در راستای بهبود شرایط سیاسی و وضعیت اقتصادی، اجتماعی مردم را نادیده بگیریم بر مبنای موارد ذکر شده شعار انتخابات آزاد هر چند در شرایط کنونی قابلیت پیاده شدن ندارد و به اعتقاد من شعار تاکتیکی و شعار روز نیست، از جنبه های دیگری نیز حائز اهمیت است.

این شعار می تواند متحدکننده همه نیروهای معتقد به مرجعیت مردم که در اعتقاد آنان به رای آزادانه مردم تجلی می یابد علیه جمهوری اسلامی در راه تشکیل مجلس موسسان جهت تعیین نظام حکومتی آتی باشد.

انتخابات آزاد شعاری است افشاگر، خود واقعتی تن ندادن رژیم به انتخابات آزاد افشاگر ماهیت آن است.

این شعار دارای وجهه بین المللی است و نسبت به شعار سرنگونی و امثالهم از پذیرش بین المللی بالاتری برخوردار است.

شعار انتخابات آزاد در چارچوب قانونی نیز قابل طرح و پیشبرد است و می تواند حمایت جلب کند.

و هم چنین شعاری است در راستای برکناری رژیم طبعاً در اینجا نباید مشابه سوال اینکه اول تضم مرغ بود یا مرغ بر سید آیا انتخابات آزاد در دوران حاکمیت این رژیم بر گزار خواهد شد، و نتیجه آن برکناری رژیم است یا در جریان پیشرفت این شعار و برکناری رژیم شرایط برای انجام آن مهیا می شود. محتمل ترین شکل هر گونه تغییر و تحول جدی در ایران را گسترش اشکال مختلف اعتراضات و مقاومت بخش های مختلف مردم و عقب نشینی های رژیم در قبال آن تشکیل می دهند و بر همین مینا شعار انتخابات آزاد نیز طی پروسی های طولانی می تواند با تکیه بر اشکال مختلف حرکات اعتراضی و مغایله گرانه مردم به ثمر نشست و رژیم را وادار به تن دادن به خواست و اراده آنان نماید.

قر بانعلی عبدالرحیم پور

در باره اینکه نظام سیاسی متکی بر ایدئولوژی دینی و استبداد به رژیم دموکراتیک و غیر ایدئولوژیک فرامیرود یانه، من مایلیم علاوه بر ارزیابی از اوضاع سیاسی کشور به تاریخ و تجارب یک قرن اخیر ملی خودمان و نیز به تجارب دیگر ملل مراجعه کنیم. تجارب ملی ما از دوران انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمین نشان داده که تلاش در راه آزادی و دموکراسی و حکومت قانون از طریق سرنگونی رژیم مطلقه شاهی و نوسازی و دموکراتیزه کردن نهاد و نظام شاهی به تحقق آن ارزشها در جامعه منجر نشد. اما این تنها تجربه موجود نیست.

نیروهای سیاسی کشور ما در این مدت کوشش میکردند، از طریق نوسازی ایدئولوژی دینی و نهاد روحانیت، ملت ایران را به آزادی برسانند. اگر از کوشش های افرادی نظیر نائینی ها و سیدجمال الدین افغانی ها در دوران انقلاب مشروطیت بگذریم، در چند دهه گذشته شاهد تلاش های جدیدی بودیم. بخشی از روشنفکران آزادخواه کشور نظیر جلال آل احمد در مبارزه با رژیم شاه به پاسداری از به اصطلاح "ارزش های بومی اسلامی"، "فلسفه اسلامی" و نوسازی آنها و نهاد روحانیت برخاستند. جلال تا آنجا پیش رفت که نقش شیخ فضل الله را پرچم نامید. "تقریب زدگی" را اعلام کرد و دوش بدوش و شورش و حاکمیت یادری او رفت. را تئوریزه کرد. آقای علی شریعتی و مجاهدین در راه "نوسازی مذهب" او تبدیل آن به وسیله مبارزه در راه آزادی علیه رژیم شاه خاطر مان هست. تلاش های آقای بازرگان نیز در بنیان گذاری جمهوری اسلامی و دموکراتیزه کردن آن تجربه ارزنده ای است. همه این نیروها و جریانات مشابه، بعلاوه اکثر رهبران و نیروهای وابسته به جبهه ملی و جریانات مشابه، حزب توده ایران و بخش دیگری از نیروهای چپ در آستانه سقوط نظام شاهی، دوش بدوش و روحانیت و در پی او نظام شاهی را بر انداختند و نظام جمهوری اسلامی را بنیان گذاشتند. با این تصور که از طریق آن آزادی و دموکراسی را به ارمغان بیاورند. ما فدائیان نیز که با رژیم دیکتاتوری شاه مبارزه می کردیم، قبل از انقلاب به آیت الله خمینی خوش آمد گفتیم پس از سرنگونی نظام شاهی به جمهوری اسلامی رای ندادیم ولی متأسفانه بعد از یکسال و اندی چپ و راست رفتن بالاخره نام برنامه خود را، شکوفایی جمهوری اسلامی اعلام کردیم.

دولت اسلامی بنیان گذشته ولی ایدئولوژی و دولت اسلامی نه شکوفا شد نه دموکراتیزه. استبداد نعلین از همان ابتدای انقلاب، شیوه و اهرم اصلی رهبران جمهوری اسلامی شد. سرکوب مخالفین دور و نزدیک از همان ابتدا شروع شد.

ما با تجارب دیگر کشورها نیز آشنا هستیم. ما مشاهده کردیم که رژیم های سیاسی متکی بر ایدئولوژی و دیکتاتوری پرتاریا که در ابتدای استقرار حکومت، از پشتیبانی وسیع توده ها نیز برخوردار بودند، نه تنها در سمت آزادی و دموکراسی شکفته نشدند بلکه علیه آنها عمل کردند. توجه به این تجارب جدید و تجارب ملی و فهم و درک آنها از جانب نیروهای سیاسی کشور ما برای تدوین سیاست نوین دارای اهمیت است. توجه به این تجارب بویژه در کشور ما کشوری که بقول فردوسی: "چنان دین و دولت بیکدیگرند تو گویی که در زیر یک چادرند" از اهمیت کلیدی برخوردار است.

بدین ترتیب می بینیم که در مدت نزدیک به یک قرن، مبارزه در راه آزادی و دموکراسی از طریق مبارزه با رژیم های شکوفاسازی و دموکراتیزه کردن نهاد و نظام شاهی و نهاد و نظام اسلامی که متکی بر دین و استبداد هستند، به آزادی و دموکراسی منجر شده است.

اینکه افراد یا جریاناتی میان نیروهای جمهوری اسلامی پیدا شوند، انکار و روش‌های دموکراتیک و معاصر پیدا کنند و در یک شرایط معین به یک نیروی سیاسی مخالف استبداد و تلقین دین و دولت و به حامی در جهت تضعیف رژیم بدل شوند، این به معنای شکوفایی رژیم استبدادی مذهبی و دموکراتیزه شدن آن نیست. اینکه رژیم تحت شرایط معینی و زیر فشار عوامل داخلی و خارجی مجبور به رعایت پاره‌ای از آزادیهای سیاسی شود باز هم به معنای شکوفایی و دموکراتیزه شدن آن نیست. دوره‌های کوتاه مانند زمان انقلاب مشروطیت، دهه ۳۰ تا سال ۳۲ و اوایل انقلاب بجز نمونه‌های آموزنده‌ای در این زمینه هستند. البته توجه به این تجارب در تدوین سیاست خود، به این معنا نیست که جنبش دموکراسی نباید با تکیه بر مبارزات مردم، برای عقب نشاندن رژیم جمهوری اسلامی و تمکین آن به خواست‌های مردم مبارزه کند. اتفاقاً در شرایط کشورها که نه رژیم در حال سقوط قرار دارد و نه اپوزیسیون و جنبش توده‌های توان بالفل ساقط کردن رژیم را دارند، ما باید سیاستی تدوین کنیم و مبارزاتی را پیش ببریم که تا آنجا که بتوانیم رژیم را عقب نشینی و ادا کنیم، از نظر من تمرکز توأبوی عقب‌نشاندن رژیم در برابر خواست‌های جنبش دموکراتیک و واقع‌بینانه‌ترین و کارسازترین مبارزه با رژیم و از ارکان اصلی سیاست ما باید باشد.

میخواهم این نکته را اضافه کنم که چگونگی جریان یافتن و تحقق ارزش‌هایی نظیر آزادی و دموکراسی در جامعه ما و پیدا کردن روش‌ها و مکانیزم‌ها و اشکال کارساز برای تحقق آنها، مسئله مرکزی و کلیدی در تدوین سیاست ماست.

تازمانیکه کسب رهبری و حفظ آن به هر شیوه و قیمت، تحت عنوان شعارهایی نظیر آزادی و دموکراسی و حاکمیت ملی و حاکمیت خلقی، در فرهنگ سیاسی و اندیشه سیاسی ما نیروهای سیاسی کشور، نقش و وزن عمده را داشته باشد، تا زمانیکه درک ما از مبارزه در راه آزادی و دموکراسی این باشد که همه آنها را به بعد از استحاله یا سرنگونی رژیم محول کنیم، و اگر درک و هدف هر یک از نیروهای سیاسی کشور از آزادی و دموکراسی، در بهترین حالت دفاع از آزادی خود باشد و به حیل مختلف ایدئولوژیک و سیاسی از دفاع از آزادی دیگران طفره روند، روشن است که راه رسیدن ملت ایران به آزادی و دموکراسی طولانی‌تر و پردردتر خواهد شد. فکر می‌کنم دفاع از آزادی نیروهای مخالف رژیم از همین امروز تلاش برای بکارگیری روشهای مسالمت‌آمیز در مبارزه، تلاش برای پیوند جنبش دموکراسی با مبارزات مردم، مبارزه برای تحقق مطالبات و خواست‌های مردم با تکیه بر مبارزات آنان، باید از ارکان دیگر سیاست ما باشد.

ف. تابان

صحبت این قسمت را از آخر صحبت رفیق مجید شروع می‌کنم. چطور باید مبارزه کرد در راه ارزشها و بویژه دموکراسی که الان خیلی مورد توجه است؟ برای دموکراسی هم می‌شود بطور محافظه‌کارانه مبارزه کرد، هم می‌شود بطور رادیکال مبارزه کرد. هیچ‌کدام هم نانی هم نیست. بحث دور قبل در مورد دو مضمون سیاسی را الان مقداری گسترش می‌دهم. الان دو شیوه مبارزه وجود دارد. این دو شیوه از قبل هم وجود داشته، اما در مورد سازمان ما که الان در حال گذار است، خیلی از عناصرش تازه‌گی دارد. یکی شیوه محافظه‌کارانه، یکی شیوه رادیکال. ما باید تکلیف خودمان را روشن کنیم سازمان ما برای تحقق ارزشهایش می‌خواهد یک سازمان محافظه‌کار بشود، یا یک سازمان در اساس رادیکال بماند؟ اینکه ما از واقع‌بینی صحبت می‌کنیم چه منظوری داریم؟ و اقییات چیست؟ و اقییات اینهاست: فکر گسترده، نه رضایتی عمومی، مبارزات اعتراضی پراکنده، بحران عمیق در چهار چوبه یک رژیم که بغایت ارتجاعی است. این و اقییات باید ما را به سمت رادیکالیسم سوق دهد، اما متأسفانه به همان دلایلی - که به بخشی از آنها در دور قبل اشاره کردم و مربوط به شکست‌های ما و تجارب منفی ماست، روحیات محافظه‌کارانه و یک نوع "خودباختگی" در جنبش‌چپ ما در حال بروز و گسترش است و به اشکال مختلفی خودش را نشان می‌دهد و تمایل دارد همه چیز گذشته حتی چیزهای خوش‌فاصله بگیرد.

در ادامه این بحث من به چند مورد گریه اشاره می‌کنم. یک مورد همین مسئله ندرالیسم که امروز هم بحث شد روی آن. ندرالیسم فقط یک شعار نیست. پذیرش یا عدم پذیرش آن تاحدودی دو سمت‌گیری است. یک سمت‌گیری که با پذیرش ندرالیسم همراه است - جدا از مجموعه ابهاماتی که در این مورد هست - سمت‌گیری بطرف نیروهای خلقی است یعنی خلقتا و ملل ساکن در کشور ما، سمت‌گیری دیگر که معمولاً تمایل به نگی مسئله ملل یا مسکوت گذاشتن آن دارد و نیروی آن هم، هم‌دستان نیروهای ملی هستند یا تعبیری که امروز وجود دارد و مخالف هستند با ندرالیسم و حقوق دموکراتیک خلقتا. مسئله شاید اینطور نباشد که بین این دو باید یکی را انتخاب کرد ولی بهر حال این موضوع باید روشن شود که ما خودمان را به کدام نیروهای اجتماعی بیشتر نزدیک می‌بینیم. امروز بخصوص با توجه به تجاربی که در مورد مسئله ملی وجود دارد و سابقه این امر در کشورهای سوسیالیستی، اهمیت قضیه بیشتر از گذشته روشن است، حالاً ما فکر می‌کنیم این توجه در قالب پذیرش شعار ندرالیسم مطرح شده است، مگر اینکه بخواهیم سمت‌گیری دیگری داشته باشیم.

موضوع دیگر بحثی است که در مورد رابطه فعالیت جبهه‌ای و سازمانی اخیراً دارد مطرح می‌شود. آیا ما باید فقط یک موشی داشته باشیم و آنهم موشی جبهه‌ای؟ موشی که تمام نیروهای اپوزیسیون را - جدا از اینکه کی‌جا هستند و کی‌جا نیستند - متحد می‌کند و در نتیجه آن قدر حداقل است که همه این نیروها باید روی آن توافق کنند؟ آیا جدا از یک چنین موشی‌ای، سازمان ما برای تحقق ارزشها و آرمانهای خودش برای این مرحله حرفی جدا از فراتر از نیروهای دیگر نباید داشته باشد؟ در سند شورایی دو مسئله از هم تفکیک شده، هدف سیاسی ما برای این مرحله برکنار کردن جمهوری اسلامی و ایجاد جمهوری دموکراتیک پارلمانی در شکل فدراتیو قرار داده شده است، ما این شعار را امروز جمعی جبهه نمی‌گذاریم.

دیگری امروز در میان نیروها مطرح است که جدا کردن این دو تا خطاست و ماقطبایدیک هدف جبهه‌ای داشته باشیم. این موضوع بنظر من تنزل تا سطح محافظه‌کارترین نیروهای اپوزیسیون است.

باز در همین رابطه مسئله دیگری الان توی جنبش زیاد مطرح میشود و اینجا هم روی آن صحبت شده که آیا ما می‌خواهیم نیروهای دیگر را حذف کنیم یا نه؟ منظور من هم بطور مشخص سلطنت طلبان و طرفداران رژیم هستند ما هیچ نیروی سیاسی رانسی‌خواهیم حذف کنیم، ولی از این نمی‌خواهیم این نتیجه را هم بگیریم که با رژیم جمهوری اسلامی با جانحاجایی از آن بتوانیم نیروی موجود در جامعه می‌خواهیم همکاری کنیم. فکری که الان مطرح هست، توی سازمان خود ما هم مطرح هست. تفاوت هست بین نیروی اجتماعی، نیروی مردم که پیرو یک فکر و یک حزب می‌شوند یا یک نظام حکومتی، این نظام حکومتی را ما می‌خواهیم محو و حذف کنیم. عناصری از این نظام نیز که عناصر اصلی و تعیین‌کننده هستند، یکجدا جانیتکارند که اگر بر فرض فکرشان هم تحول پیدا کند گناه جنایتکاران پاک نمی‌شود.

از مجموعه این صحبتها اگر بخواهم نتیجه بگیرم برمی‌گردم روی یک موضوع اساسی. متدهایی که ما سابقاً به شکل شدیدش مطرح می‌کردیم و اسم آنها را گذاشته بودیم بر خود رطلباتی، آیا این متدها و بر خودرها کلاً باید کنار بروند و بر خود دیگری جای آنرا بگیرد یا نه. آیا به جای اقتضای بیشتر و گروه‌های اجتماعی سابق به مناسبتی نظیر "ایرانی" و "ایرانیان" باید توسل جست؟ آیا این تویزایی و رنسانس و یا واژه‌های دیگری که برای تحولات اخیر مطرح می‌شود، به یکسان در همه مردم بازتاب می‌یابد و همه از آنها یک چیز را می‌فهمند به تعبیر دیگر آیا ما دچار این فکر یا این توهم شده‌ایم که شعارهایی می‌توانیم بدهیم که به یک سان تمام نیروهای اجتماعی جامعه ما را خوشند و راضی بکنند یا شعارهای ما الزاماً بر برخی از نیروها انطباق بیشتری دارد و با نیازهای یا مخالفت برخی دیگر از نیروها مواجه می‌شود. در مثال راجع به ندرالیسم من خواستم این نکته را گوشزد کنم و هم چنین در مورد مقایسه دو مضمون جبهه‌ای و سازمانی. ما باید تعیین کنیم که می‌خواهیم پیوند با طرفداران هدالت اجتماعی داشته باشیم و یا مخالفان آن. البته از این بحث این نتیجه گرفته نشود که پس ما می‌خواهیم تکلان نیرو را حذف کنیم یا ملت را تقسیم کنیم. نه، بحث بر سر الویتها و سمت‌گیری ماست. و اقییات علیرقم اینکه ما بخواهیم یا نخواهیم، اینگونه است. ما از وحدت ملی به معنی وحدت همه اقتضای تا اندازه‌ای می‌توانیم و اجازه داریم دفاع کنیم که این وحدت به بجای قربانی شدن خواسته‌های رحتکشان و ستم‌دیدگان نباشد. ما باید بتوانیم به جای بر خوددهای صرفاً تقابل‌گرا گذشته رابطه درستی بین منافع کلی جامعه و ملت با خواسته‌های رحتکشان و اقتضای فرودست برقرار کنیم و خواسته‌ها یا خواسته‌ها بعد از از خواسته‌هایمان در کنار نیروهای راحت قرار نگیریم.

ن. بروز

سیاست، هنر ممکن هاست. اگر قرار باشد تغییر ممکن‌ها را موضوع شعارهای روز و تاکتیک‌های خود قرار دهیم، من شخصاً به جمهوری دموکراتیک پارلمانی اکتفا نخواهم کرد. عقل ارمانخواه^{۱۱} من به من حکم می‌کند که نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند حرف آخر تاریخ بشر باشد. آیا بابر قراری دموکراسی و جمهوری پارلمانی، فقر و جهل و بی‌عدالتی از میهن ما رخت بر خواهد بست؟ نه. ما لاقلاً تا کنون خود را به عنوان نیروی هوادار سوسیالیسم تعریف کرده‌ایم، اگر فعلاً در چشم‌انداز قابل‌پیش‌بینی برقراری سوسیالیسم امکان پذیر نیست، آیا باید از آرمان سوسیالیستی خود چشم‌پوشی کنیم؟ بدین‌است که در میان ما هیچ‌کس این را نمی‌گوید. اما همه ما بعنوان هدف و شعار تاکتیکی چیزی به جز "سوسیالیسم" را تعریف می‌کنیم. چرا؟ زیرا از اقییات حرکت می‌کنیم. می‌بینیم که مثلاً در شرایط فعلی در ایران، شعار جمهوری فدراتیو پارلمانی بیشترین تاثیر بسیج‌گر و یکپارچه‌کننده نیروهای مخالف استبداد دارد و این شعار را برمی‌گزینیم. و یا نه، در می‌یابیم که چنین شعاری نمی‌تواند متحد‌کننده همه اقلی‌ها باشد که برای حاکمیت مردم مبارزه می‌کنند، و شعار دیگری را می‌پذیریم.

اما اگر ما شعارها و تاکتیک‌های خود را بخواهیم بر واقعیت منطبق کنیم، باید در وهله اول ببینیم که مابه‌عنوان ایرانی‌ها، عنوان یک

نیروی سیاسی چه وظیفه و چه تعهدی داریم. مردم ما با معضل و مشکل واقعا موجودی بنام رژیم ولایت فقیه مواجهند، با یک آچار تاید اسلامی. وظیفه ما اگر دآوری و بسیج حداکثر نیرو برای حل این معضل است. باید بدانیم که لبه تیز حمله ما متوجه چیست، بسیج حداکثر نیرو، به معنای تعیین آن حداقلی است که می‌تواند بیشترین نیروی خواهان دموکراسی را گرد آورد. ما با هر نیروی که خواهان تعیین شیوه حکومت و نیروی حاکم از طریق انتخابات ادراشده، محسو و متحدیم.

اگر معنای "پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی"^{۱۲} این باشد که شیوه دموکراتیک حکومت جای رژیم سیاسی فعلی را بگیرد، من باین شعار موافق هستم. معنی اصلی و آژه رژیم هم همان شیوه حکومت است. اما در عرف سیاسی، رژیم معنای دیگری هم دارد: مجموعه نیروهای حاکم، سیستم نیروهای سیاسی حاکم، سیستمی که اجزای آن را مثلاً در مورد ایران، طبقه‌ای از نیروهای سیاسی تشکیل می‌دهند. آن وقت است که اصطلاحاتی مانند "بقیای رژیم"^{۱۳} (پس از سرنگونی) مفهوم پیدا می‌کند. همین دو معنی مرتبط، اما متفاوت است که می‌تواند به دو تفسیر متفاوت از شعار "پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی" بیانجامد.

اما در مورد آنچه رفیق تابان پیرامون نیروهای "محافظه‌کار"^{۱۴} و "رادیکال"^{۱۵} گفت، به نظر من در ایران نیروی محافظه‌کار نیروئی است که در جهت حفظ ساختارهای سنتی سیاسی و اجتماعی تلاش می‌کند و نه نیروئی که بطور جدی خواهان برقراری دموکراسی و دگرگون کردن شیوه حکومت است. تعیین بالاتریم حداقل برای گردآوری حد اکثر نیروی جهت پایان دادن به شیوه حکومت فقیر دموکراتیک، به معنای تنزل به محافظه‌کاری سیاسی نیست. لازم‌ه‌تر اتحادی این است که نیروهای شرکت‌کننده در اتحاد، میان آرمان‌ها و اهداف نمائی خود، یا آنچه امروز آنها را به هم پیوند می‌دهد و امروز امکان پذیر



است، تفاوت قائل شوند.

سوال دیگری که باید بدان پاسخ داد، این است: آیا ما در هیچ شرایطی حاضر به مشارکت در روندی در تحویل قدرت که نخست در چارچوب حقوقی معینی با نام «جمهوری اسلامی» آغاز شود، نیستیم؟ آیا غیر قابل تصور است که روند دموکراتیک شدن حیات کشور در مراحل آغازین خود در چنین چارچوب قانونی پیش‌رونده اگر تنها شکل تحویل قدرت را شکل قهر آمیز آن بدانیم، چنین چیزی غیر قابل تصور است. در این صورت، نخست باید جمهوری اسلامی مانند سلطنت ملشی شود و سپس انتخابات صورت گیرد. اما به نظر من، این مهم‌ترین امکان نیست، ضمن اینکه شعار «انتخابات آزاد» چنین امکان غیر احتمالی را هم به کلی منتفی نمی‌کند؛ ما خواهان انتخابات آزاد با شرکت همه نیروهای سیاسی هستیم، انتخاباتی که با استانداردهای امروز دنیا خوانا داشته باشد، حال می‌خواهد این انتخابات قبل از اتمام حقوقی «جمهوری اسلامی» باشد یا پس از آن. نگرانی این انتخابات باید مجلسی باشد که هیچ چیز، نه قوانین آسمانی و نه قوانین زمینی، قدرت آن را محدود نکند، مجلسی که اختیارات تدوین قانون اساسی جدید، انتخاب حکومت و تصویب سایر قوانین را داشته باشد.

معدنی فتاوی

در مباحث امروز از دو خط‌مشی صحبت شد یکی خط‌مشی که تغییرات درونی رژیم و تبدیل آن به رژیم دموکراتیک را متحمل میدانند و دوم خط‌مشی که بر احتمال کنار رفتن رژیم توسط قهر توده‌ای تأکید دارد. من فکر میکنم این شیوه طرح مسأله که چه در درون سازمان و چه در سطح کل نیروهای اپوزیسیون مرتباً بر آن تأکید میگردد اساساً نادرست است. زمانی که همه ما ارزیابی داریم که در شرایط کنونی امکان آنکه رژیم توسط قهر توده‌ای پایین کشیده شود و نودان در همین حال نیروهای حاکم در جهت پذیرش آزادی سیاسی و انتخابات آزاد عمل نمیکند، همانند ملشی دیگر، در شرایطی امکان‌ناپذیر برای تغییر وجود می‌آید که پارامترهای امروز تغییر کرده باشند. این پارامترها عوامل متعددی ارتباط می‌یابد که غیر قابل پیش‌بینی است. عوامل اقتصادی، تضادهای درونی رژیم، عوامل جهانی، روانشناسی توده‌های مردم، موقعیت نیروهای سیاسی و روابط آنها... این مجموعه پارامترها باید تغییراتی نماید تا شرایط برای تحول آماده گردد. در نتیجه صحبت امروز ما از اینکه در چنان شرایطی نیروهای درون رژیم خود به تحولاتی در خواهند داد و برای حفظ رژیم اسلامی نیروهای رادرون حاکمیت خواهند پذیرفت و در چند تحول استبداد به شیوه کنونی نئی شده و انتخابات آزاد پذیرفته خواهد شد و یا آنکه بر شیوه کنونی حاکمیت پای خواهند نهد و با قهر پایین کشیده خواهند شد تا دست و هر پیش‌بینی‌بر پایه‌های واقعی بنیان‌گذاری خواهد شد و بدتر از آن اینست که این پیش‌بینی را مبنای تمایز خط‌مشی و تقسیم کردن نیروهای سیاسی بدو خط‌مشی بر اساس دو پیش‌بینی فوق قرار دهیم. میتوان فرضیه ارائه داد ولی نمیتوان این فرضیات را مبنای خط‌مشی و تقسیم‌بندی نیروها قرار داد خط‌مشی ما باید بر این اساس بنیان‌گذاری گردد که برای گذار به دموکراسی چه پارامترهایی باید تغییر نماید و چگونه میتوان در جهت آن عمل کرده طرح مسأله بگونه ذکر شده خود مبنای پایه‌گذاری خط‌مشی نادرست است. شعار سیاسی ما نباید بر این مبنای تحول قرار گیرد. اما از این طریق صورت خواهد گرفت هر چیزی که گردد بلکه مبنای ما باید این باشد که بتواند وسیع‌ترین نیروها را در جهت آن تحول بسیج کند و مناسب‌ترین راه‌ها را تقویت کند. این نیروها قطعاً ارزیابی‌های متفاوت و نظرات گوناگون خواهند داشت. چندین سال مطرح شد که خط‌مشی نیروهای از قبیل مهندس بازرگان تغییر درونی رژیم و استحاله است و مانع از بسیج انقلابی توده‌ها خواهد گردید. امروز بروشنی میتوان تضاد کرد که فعالیت این نیروها در جهت تحولی که ما نیز خواستار آنیم تأثیر گذار بود. یا در خلاف آن. خط‌مشی که بر مبنای پیش‌بینی تغییر رژیم تنها از طریق قهر توده‌ای شعار سرنگونی را مطرح نموده و دیگر شعارها را صرف نظر کردن از مبارزه با خط‌استحاله می‌خواند تنها امکانات خود را محدود دینماید و تنش خود را برای تحول دموکراتیک محدود کرده و در مواردی هملگر دمنفی یافته است.

سیامک بهزادی

ان فعالیت کنند نسبت در چارچوب مبارزه عمومی برای دموکراسی میتوانند نقش مثبت داشته باشند و شعار سرنگونی هیچ معنایی جز نفی‌انی امر ندارد. همانطور که گفته شد ما میبایست رژیم مورد نظر خود و خواست‌های برنامه‌هایمان را در تمامی زمینه‌ها و بطور مشخص در زمینه تحقق دموکراسی در ایران طرح نموده و از همین امروز در جهت تقویت آنها آماده کردن شرایط برای تحقق آن بکشیم. ضرورت‌های سیاسی نباید مانع از طرح و تبلیغ خواسته‌های ما گردد و در همین حال شعار مرکزی سیاسی ما در این مرحله میبایست نفی‌استبداد که بنظر من شعار انتخابات آزاد شعار مناسب برای این مضمون در موقعیت کنونی است باشد. دیگر نباید ملاحظه کنیم که با مجاهدین بقراین دلیل که جدائی کامل دین از دولت را قبول ندارند همکاری نمیکنیم. مهندس بازرگان در این زمینه نظراتی به مراتب منفی‌تر از مجاهدین دارد. اینگونه طرح مطلب یعنی نفی‌جمهوری اسلامی بمفهوم پذیرش جدائی دین از دولت بعنوان یکی از شروط همکاری (و نه جبهه) بخش وسیعی از نیروهای سیاسی را در بر میگیرد. با مجاهدین همکاری باین دلیل مقدور نیست که مواضع این سازمان در رابطه با ما و همکاری با دیگر نیروها در خلاف جهت گسترش امکانات برای نفی‌استبداد در ایران و آزادی سیاسی و انتخابات آزاد است. با این سیاست دیگر نباید طرح کنیم که در جلسات که برای بررسی مسائل ایران مطرح میشود باین دلیل که ملاً نماینده نهضت مقاومت ملی هم حضور دارد شرکت نمیکنیم. در چشم انداز نزدیک باید از هر امکانی در جهت گسترش تحولات مثبت استفاده کرد و تاکتیک‌های متنوعی را در این زمینه بکار گرفت. این تلاش الزامات خاص خود را دارا خواهد بود. بخش وسیعی از نیروهای که مستقیماً در این امر شرکت خواهند داشت الزاماً میبایست در چارچوب امکانات قانونی رژیم و در شرایط موجود عمل کنند. نیروهایی که مستقیماً درگیر این مبارزه هستند خود بخوبی همواره این مسأله را درک میکنند. و کمتر شعار داده و بیشتر عمل میکنند. نباید از این نیروها خواست که با طرح خواسته‌های ادیکال‌تر و یا شرکت در اشکال سازماندهی‌خفی و تشکیلات مخفی امکانات خود را از دست داده و از مبارزه موثری که میتوانند پیش‌برند بازمانند مادر گذشته چنین همل نگردد ایم.

در صحبت‌های رفیق فتاوی و مثال‌های ذکر شده، از تاکتیک‌ها و روش‌هایی سخن گفته شد که نمی‌توان با آن مخالفت داشت اما یک سؤال جدی در این باره طرح می‌شود و آن جای پای هدف درازمدت ما در رویه و تاکتیک‌هایی است که پیشنهاد می‌شود. اگر می‌پذیریم که رژیم مبتنی بر ولایت فقیه در کلس خود باید برود و یک جمهوری مبتنی بر دموکراسی جایگزین آن شود، این هدف خود را چگونه در سیاست اتحادیه‌ها ما بازتاب می‌دهد و کدام اتحاد می‌بایست حکومت پیشفشاری ما را به مردم معرفی کند. اگر در این زمینه اهداف ما مسکوت گذاشته شود و پایه آن بر دوش نیروهای معینی، استوار نشود، ضرورتاً در عمل نقطه حمایت از این یا آن نیرو و صرفاً تقویت آنها کشانده خواهیم شد. این امر که مادر کدام جبهه می‌خواهیم در حدتوان خود تأثیر گذار باشیم در تمام سیاست‌ها و تاکتیک‌های ما بازتاب دارد. بر این زمینه به اعتقاد من هم برای آنچه که می‌خواهیم کنار گذاشته شود و هم برای آنچه که می‌خواهیم جانشین شود، باید تصور و برنامه‌ریزی داشته باشیم و متحدین و نیروها، یعنی جبهه مربوطه را تعریف کنیم. جدا از ائتلاف‌ها و اتحادیه‌ها در اینجا سخن از دو جبهه است. جبهه نیروهای خواهان دموکراسی و معتقد به هر جمعیت مردم و جبهه اکثریت‌ناتیب، جبهه نخست، اتحاد وسیع همه نیروهای رادرمی‌گیرد که استقرار دموکراسی، تشکیل مجلس موسسان و تعیین نظام سیاسی توسط این مجلس را در برنامه خود پذیرفته‌اند. این جبهه از جبهه جمهوری‌یابی چیزی مشابه این نام که تنها در برگیرنده آن نیروهایی است که به اعتقاد ما بر اساس اعتقادات اعلام شده‌شان می‌توانند دموکراسی را در کشور مستقر کنند، و سبتر است. اولی متحدکننده نیروهای اپوزیسیون علیه رژیم و دومی پیشفشار دنیروهای معضون به مردم بعنوان اکثریت‌ناتیب رژیم است. جبهه نخست بخشی از نیروها خواهد بود که در این مبارزه شامل می‌شود. شعار جبهه نخست ملاً می‌تواند بر گزاره‌های انتخابات آزاد باشد.

بدین ترتیب با پذیرش جبهه نیروهای خواهان دموکراسی، در جهت ایجاد وسیع‌ترین تجمع نیرو و استفاده از همه امکانات تلاش شده است، و تلاش برای تشکیل جبهه دیگر، جبهه اکثریت‌ناتیب، آنچه که می‌خواهیم بنا کنیم و همچنین مخالفت‌مان با اکثریت‌ناتیب‌های اساساً غیر دموکراتیک همچون سلطنت و یا حکومت‌های ایدئولوژیک، تعیین مادی یافته و زمینی شده است.

در پایان می‌خواستیم نکته‌ای هم در باره فدرالیسم که در صحبت‌های دیگر به آن اشاراتی شد، اضافه کنیم. فدرالیسم بنا بر دلایلی خاص هم در صوبه کنگره و هم در سند منتشر شده توسط کمیسیون تدوین سند خط‌مشی سیاسی جایگاه بیش از حد بر جسته‌ای یافته است. به اعتقاد من فدرالیسم یکی از مشخصات یک جمهوری دموکراتیک است. من آنرا بعنوان یکی از مکانیسم‌های کنترل و تحدید قدرت دولت مرکزی درک می‌کنم. این کنترل می‌تواند بوسیله مکانیسم‌های دیگر محدود کننده قدرت دولت همچون شکل‌گیری و قدرت‌یابی تشکلهای مردمی همچون اتحادیه‌ها و سندیکاها و... تکمیل شود. اینگونه شرط دموکراتیک بودن یک جمهوری در ایران ضرورتاً فدرال بودن آن تصویر شود و یا اینکه از تأکید بر فدرالیسم نتیجه‌گیری سیاسی شده و اولویت دادن به اتحاد با نیروهای خلقی در مقابل نیروهای ملی از آن استنتاج شود و کلاد در تقابل قرار دادن این دو به نظر من اساساً خطاست. نکته نیز در رابطه با اتحاد نیروها و تعیین اولویت در این زمینه اظهار نظر نگردد و اساساً در این عرصه بحثی در سازمان صورت نگرفته است.

قر باعلی‌عبدالرحیم پور

همه رفتار این نظر هستند که در چشم انداز قابل ارزیابی، سقوط رژیم محتمل به نظر نمیرسد. من هم اینطور فکر می‌کنم. واقعیت اینست که جامعه ایران درگیر بحران

ممکنست در تئوری امروز طرح گردد که شعار سرنگونی منافاتی با اشکال مختلف مبارزه ندارد ولی این شعار چندین سال توسط نظریه‌های اپوزیسیون طرح گردید و معنای معین خود را دارد. مثال معینی بزینیم. امروز همه میدانیم که در درون رهبران رژیم نظرات مختلفی در رابطه با نحوه برخورد با زندانیان سیاسی وجود داشت. بخشی از آنها مخالف اعدام وسیع زندانیان سیاسی بودند. بخشی خواهان این امر بودند و بخشی نیز سکوت میکردند و چه موافق و چه مخالف بودند عملاً بر آن صحنه گذاشتند ولی خود نیروی محرک نبودند. اگر نیروهای اپوزیسیون این ارزیابی را نداشتند که از همین امروز باید برای بسیج نیرو در جهت پایین کشیدن رژیم حرکت کرد میتوانستند در روند حوادث و برخوردها این تضاد موثر واقع شوند ولی میدانیم که هملگر دنیروهای اپوزیسیون بطور مشخص تا چه حد تأثیرات منفی بر جای گذارد.

و یا برای مثال نوع برخورد با نیروهای باصلاح معتقد به استحاله در چند سال اخیر را میتوان ذکر کرد. بسیار نادرست بود و نادرست است که از نیروهای چون جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ایران بخواهم که شیوه مبارزه خود را تغییر داده و علیه کلیت رژیم جمهوری اسلامی و نیروهای حاکم مبارزه کند. میتوان با ارزیابی و نظرات آنها موافق و یا مخالف بود ولی فعالیت این نیروها در جهت گسترش امکانات برای برقراری آزادی موثر بوده و هست و بسیار نادرست بود و هست که از آنها بخواهم که بدلیل آنکه رژیم استحاله‌پذیر نیست روش مبارزه خود را تغییر دهند و محدود کردن جنبش به شعار سرنگونی ضرورتاً به نتیجه‌گیری فوق منجر میشد و میشود که آنرا آنکه اگر نیروهای سیاسی هنگی بخوانند بدون توجه به گذشته و پرسه‌های پیشین و نظرات خود عیناً شیوه‌های مبارزه این جمعیت را بکار گیرند بجهان ترتیب و از زاویه دیگر دچار خطا گردیدند. هر بخش از نیروهای درون و بیرون رژیم که تمرکز قدرت و سرکوب را نپذیرند و علیه

سمت گیری درستی است که باید تقویت و تدقیق شود. من در اینجا نمیتوانم روی بنده آن صحبت کنم، انشاءالله در یک فرصت دیگر اگر دست داد، میشو داین کار را کرد.

ف. تابان

من وقت باقی مانده را به یکی دیگر از موضوعات اساسی خط مشی سیاسی یعنی انتخابات آزاد و رایبده آن با شعار برکناری می پردازم. الان مدتی است که شعار انتخابات آزاد در سطح نیروهای اپوزیسیون طرح شده و بسیاری از این نیروها آن را پذیرفته اند. علیرغم این توافق نسبتاً عمومی که روی این شعار یا خواسته وجود دارد، در کجای کاملاً متفاوتی نیز از آن ارایه می شود. این موضوع مورد توافق است که با توجه به تحولات دنیا در مسیر دموکراتیک انتخابات آزاد روز به روز چه در عرصه بین المللی و چه در داخل کشور مقبولیت بیشتری پیدا می کند و یک شعار منطقی و بسیج گر است و بهترین طریق انتقال قدرت و تضمین دموکراسی و پرهیز از خشونت در جامعه می باشد، اما نباید تصور کرد که طرح یا کشف این شعار "رئیسمان الهی" است که دیگر همه چیز را بخوبی و خوشی حل می کند. الان چنان بعضی نیروها در این شعار فرق شده اند که همه چیز را فقط آن محقق نکرده اند. انتخابات آزاد الان چند درک وجود دارد، مشی اصلاحات آنرا یک طور می فهمد و مشی برکناری طور دیگری. یک فکر وجود دارد که هدفش از طرح این شعار قانع کردن جمهوری اسلامی برای برگزاری انتخابات آزاد است و امید دارد که رژیم با توجه به چشم اندازهای جهانی آنرا بپذیرد و این را برای حکومت یک "نرسه تاریخی" اعلام کرده است. این فکر در سازمان مطرح شده، در میان بعضی نیروهای ملی هم وجود دارد. اما یک فکر دیگر هم هست که به مسئله تا به این اندازه خوش بینانه نمی نگرد. منتهی روی جناحهایی از رژیم حساب باز کرده است که در تحولات آتی به این خواسته پیوندند. از این نظر طبیعی است که این دو فکر - با شدت و ضعف کمتر و بیشتر - شعار انتخابات آزاد را در برابر شعار برکناری رژیم قرار می دهند و آن دو را با هم ناسازگار می دانند و بعضی نیروها مثل جمهوری خواهان ملی تا آنجا جلو رفته اند که می گویند با معتقدان به برکناری رژیم نمی توانند از یک جبهه دوام دار شوند. به نظر من هر دو فکر فوق کمی بیش با توهم همراه هستند. انتخابات اخیر مجلس خبرگان "ظرفیت دموکراتیک" رژیم را به نحو بارزی به نمایش نهاد.

کسانی که مدافع برکناری رژیم بعنوان هدف سیاسی این مرحله هستند، انتخابات آزاد را طور دیگری می فهمند، به اعتقاد من فورمول بندی ارایه شده در سند شوراهای این زمینه فورمول بندی نسبتاً دقیقی است و مرز دارد با طرفداران دو فکر اول. فورمول بندهاگان سند می گویند، ما خواهان تمرکز مبارزه حول انتخابات آزاد هستیم و در جریان این مبارزه و تحقق این شعار مقاومت رژیم باید از ما بوسیله مبارزه متنوع مردم در هم شکسته شود. در این فورمول چند ایده هست. اول اینکه می گوئیم مبارزه را حول انتخابات آزاد سازمان دومین دوم اینکه برای تحقق این شعار بر اشکال متنوع و مختلف مبارزه تاکید می شود و نه تنها یک مبارزه صرفاً قانونی و انتخاباتی و حتی مسالمت جویانه. طرفداری ما از مسالمت و انتقال مسالمت آمیز قدرت نباید به چشم بستن ما بر واقعیات منجر شود و اینکه مبارزه در ایران به اشکال متفاوتی پیش خواهد رفت و فقر بعضی مبارزه مسلحانه در آن نقش مهمی خواهد یافت. مشی مسالمت جویانه ما باید در جهت محدود کردن هر چه بیشتر این جنبه از مبارزه باشد. اما همه چیز نه دست ماست و نه دست مردم. رژیم در تعیین شکل مبارزه نقش بسیار مهمی دارد و باید به این نکته و خلصت بسیار مستبدانه این رژیم آگاه بود و بالاخره نکته سوم و بسیار با اهمیت فورمول فوق این است که می گوید، برای تحقق این خواسته باید مقاومت رژیم توسط مردم درهم شکسته شود. یعنی اینکه روشن می کند که رژیم نه طرفدار انتخابات آزاد است و نه به آن تن می دهد. برای این منظور باید مقاومتش در هم شکسته شود. اینجا از بحث بی سرانجام اول مرخ یا اول تخم مرغ نیز احتراز می شود که اول باید رژیم برو دات انتخابات آزاد بشود، یا رژیم با انتخابات آزاد برو د. نکته مهم این است که برای برگزاری انتخابات آزاد این رژیم مقاومت می کند و باید مردم بر مقاومت آن فلبه کنند. برای اینکار باید جشن توده های را در اشکال متنوع سازمان دهی کرد. به سرانجام رسیدن این پرو سه پایان کار رژیم جمهوری اسلامی خواهد بود. از این نظر به اعتقاد من انتخابات آزاد در برابر شعار برکناری رژیم نیست، تحقق این دو شعار تحقق دو لحظه از یک روند یعنی روند برقراری دموکراسی در ایران هستند و پس و پیش شدن آنها موضوع چندان پراهمیتی نیست. ■

اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی است. ولی واقعتاً دیگر نیز اینست که رژیم جمهوری اسلامی علیرغم همه اینها، همچنان حکومت می کند. هنوز تحولات سیاسی کشور، بیشتر تحت تاثیر اختلافات و کشاکش های درونی رژیم است و کمتر تحت تاثیر مبارزات مردم و اپوزیسیون. این اختلافات اگر چه شدید است ولی بگونه ای نیست که مانع تداوم حکومت شود. از سوی دیگر سطح مبارزات مردم، وضعیت درونی اپوزیسیون، موقعیت اپوزیسیون در میان مردم، بگونه ای است که هنوز نمیتوان از وجود یک جنبش نیرومند و آلترناتیو سیاسی در برابر رژیم صحبت کرد. لازم است درباره تاثیر عوامل جهانی نیز صحبتی داشته باشیم. در یکی دو سال گذشته برخی از جریان های سیاسی، از "شرایط مساعد داخلی و جهانی" در اعلامیه ها و بیانیه های خود صحبت کردند. بنظر من، از نظر جهانی هنوز شرایط مساعد قابل تکیه ای برای جنبش ما وجود ندارد. جنبش ملی - دموکراتیک در کشور ما در منطقه ما حمایت دول غربی و آمریکا را خور دار نیست. در شکست دولت های کشورهای سوسیالیستی منافع مشخصی داشتند. در صورتیکه برای آنها روشن نیست که اگر رژیم های دیکتاتوری نظیر رژیم جمهوری اسلامی و رژیم عراق و عربستان و سوریه و... در یک خیزش عمومی و ملی با شرکت همه نیروهای ترقی خواه ساقط شوند، چه اتفاقاتی خواهد افتاد. دول غربی و آمریکا اطمینان ندارند که آیا قادر خواهند شد این جنبش ها را تحت تاثیر خود و تحت اتوریته خود قرار دهند و مبارشان کنند یا نه؟ آنها تا زمانیکه به سمت گیری و آینده جنبش ملی - دموکراتیک در کشور ما - آنچنان که میخواهند - مطمئن نباشند، علیرغم صحبت از حقوق بشر و دموکراسی از جنبش حمایت نخواهند کرد. (من از شرایط استثنایی - که ممکن است پیش بیاید صحبت نمی کنم). فعلاً نفت و بازار و درآمدهای کلان و آقایی در منطقه با صرفه تر از حقوق بشر و دموکراسی نامطمئن و احیاناً نامطلوب آینده است. باید توجه داشته باشیم که نه ایران، لهستان و آلمان شرقی است، نه منطقه ما، اروپای شرقی است. البته پیشرفت روندهای دموکراتیک در جهان بطور عموم و تحول دموکراتیک در کشورهای اروپای شرقی، همه عوامل مثبتی بودند که روی مردم ما و نیروهای سیاسی کشور تاثیر مثبت داشتند. ولی تاثیر آنها فعلاً بگونه ای نیست که در کشور ما، منجر به یک تحول سیاسی دموکراتیک در جامعه یا در درون رژیم جمهوری اسلامی شود.

با توجه به این عوامل و نیز مسائلی که فقط طرح کردند، بنظر میرسد در چشم انداز قابل ارزیابی، مردم ما، متأسفانه با ادامه حکومت مذهب و روبرو هستند. بنظر نمیرسد که در این چشم انداز ما بایک تحول جدی و کار سازی درون رژیم مواجه باشیم. اما در همین حال اختلافات درونی رژیم در راستای تضعیف هر چه بیشتر تندر و هاتشدید میشود، واقع گرای و حرف گرای در میان مسئولین جمهوری اسلامی در سیاست خارجی و داخلی همراه با تلاش برای حذف یکدیگر و تشدید استبداد رشد می کند. در این چشم انداز جناح های مسلط و موفقه، علیرغم پیدا کردن واقع گرای و حرف گرای بیشتر، همچنان به حکومت استبدادی و اعمال خشونت و فقر علیه مخالفین سیاسی خود ادامه میدهند. گرایشات فکری متمایل به دموکراسی اگر چه بطور پراکنده به رشد خود ادامه میدهند ولی فزاینده ای آن تا حدیک سیاست و نیروی سیاسی فعال، در این چشم انداز واقعی بنظر نمیرسد. و نیروهای سیاسی طرفدار دموکراسی و آزادی نمیتوانند بر اساس چنین امکانی سیاست خود را پی ریز کنند. ضمن اینکه نباید در تدوین سیاست، چنین امکانی هر چند ضعیف و پراکنده را حذف کرد. سیاست ما باید بگونه ای باشد که بتواند از این مکان، برای گسترش دامنه جنبش دموکراسی استفاده کند.

طبیعتاً مبارزه با رژیم مکتبی بر ایدئولوژی دینی و استبداد در جامعه ما، در شرایط کنونی، فوق العاده بفرنج و فوق العاده دشوار است. در نتیجه هم سیاست و روش و اشکال مبارزاتی پیچیده و کار سازی هم عزم و ایستادگی و روحیه مبارزاتی قوی از ما می طلبد. فکر می کنم با توجه به شرایطی که کشور ما در آن قرار گرفته، اولین کنگره سازمان، سمت درستی در زمینه تعیین اهداف سیاسی، سیاست و روش و اشکال مبارزاتی، گزینت، بویژه بحث های مثبتی که در زمینه ضرورت تمرکز قوا حول دموکراسی و انتخابات آزاد در کنگره جریان داشت، زمینه مساعدی را برای تدوین و تکوین سیاست جدی و کار ساز بدست داده است.

فکر می کنم سمت گیری شورای مرکزی در این راستا و ارائه "رئوس خط مشی سیاسی" در جهت تدوین یک سیاست کار ساز و منطبق با شرایط و روندهای کلیدی،

